كتاب

اسرار پيدايش شيخيه وبابيه و بهائيه

يــــا

جاسوسي شيخ احمد احسائي وسيد كاظم رشتي و سران شيخيه و بهائيه

گزارش كينياز دالگوركي سفير روس در ايران كه بواسطه انقلاب
روسيه بدست آمده و در روزنامه شرق ارگان كميسر خارجي
شوروى منتشر شده با مقدمهٔ كه بقلم حضرت حجة الاسلام
والمسلمين آية الله في العالمين مبين الحلال والحرام و
مدرس العلماء العظام الشيخ محمد الخالصي الكاظمي
مد ظله العالي نگاشته شده است

بهاء ۱۰ ريال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اهل الحمد واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین وسید المرسلین و صلی الله علی نبیه واله و سلم تسلیما و بعد از بزرگترین مصائب دوره آخرالزمان این است که سمسارهای مستعمرین و جاسوسان دول أجنبی با نواع دسائس وحیل در امور مسلمین اخلال و بقصد استیلاء بر بلاد اسلامی از هرگونه فجایع فروگذار نکردند و بزرگترین فجایع آنها تلاعب در دین اسلامی و القاء اختلافات ما بین مسلمین ومتلبس شدن کشیشها بلباس اهل علم و ایجاد بدع در دین اسلام بقصد القاء اختلاف ما بین مسلمین در هر یك از بلاد اسلامی بشکلی در آمدند و در ایران بشکل ملاوسید متشکل شده واضلال و اغواء عوام نمودند و مابین ایرانیان القاء عداوت و بغضاء ودشمنی وآشوب و اغتشاش و کشت و کشارها نمودند وبنام شیخیه وبابیه وازلیه و بهائیه جاسوسان فراوانی پیدا کردند وقشون داخلی برای کشتن مسلمانان در ایران بدون زحمت زیاد تشکیل دادند چون گزارش کینیاز دالگورکی مأمور القاء اختلافات در ایران از طرف دولت روس شمهٔ از طریقت تجسس و دسائس دول استعماری بحث میکند برای بیداری مسلمانان از خواب غفلت وتوجه بطرق جنگ دشمنان اسلام با مسلمین حاکی میباشد لازم شد که تکرار طبع آن بشود اما گذارش مزبور از سر پیدایش باب وبهاء بحث میکند واما ما قبل آن یعنی استاد باب سید کاظم رشتی و استادش شیخ احمد احسائی وبتفصیل در آن گذارش ذکر نشده واز اینجهت گذارش مذکور ناقص است لازم شد که مقدمه ای برای این گذارش در احوال شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نگاشته شود که دسائس استعماریها بیشتر واضح گردد

شیخ أحمد احسائی وسید کاظم رشتی

هنگامیکه سوداء استعمار بطمع استیلاء بر بلاد اسلامی مغز سران اروپا را مختل ساخت ونا پلئون در صدد استیلاء بر جهان شد و عین این خیال در ادمغه معارضین وی از رؤسای دول انگلیس وروس بود تنها بقشون کشی اکتفاء ننمودند بلکه بتبلیغ

مسیحیت که شاید مسلمانها را قبلا مسیحی بکنند وبعداً بلاد آنها را بگیرند متوسل شدند وافواج از کشیشها بنام تبلیغ مسیحیت فرستادند که آنها را پیش قراولان قشون استعمار باید نامید اما بجهات عدیده نتیجه مطلوبه از آن پیش قراولان ندیدند زیرا خرافات مسیحیت کنونی در مقابل حقائق اسلامی نتوانست عرض اندام کند و مسلمانها که آشنا بحقائق وعلوم اسلامی هستند مدعیات وخرافات مسیحیانرا که از خرافات قرون وسطی میباشد با استهزاء و مسخره تلقی نمودند چون نتیجه مطلوبه از افواج کشیشان حاصل نشد مستعمرین بفکر دیگری افتادند و آن عبارت است از القاء اختلاف بین مسلمین و ترویج بدع وخرافات و اشاعه شهوات و منکرات و ایجاد ضعف عقیده و تزلزل ایمان تا بتوانند در داخل بلاد اسلامی قشون و جاسوسانی از خود مسلمانان تشکیل بدهند و بواسطه آنها بلاد اسلامی را استعمار بنمایند ومسلمانان را بخرافات آشنا کنند و بدینوسیله خرافات مسیحیت بر آنها گران نیاید چون خوب تشخیص دادند مادامیکه عقائد اسلامی در قلوب مسلمانان مستحکم ومسلمین بتعالیم اسلامی مقید هستند محال است که مسیحیت خرافی را قبول کنند و طرفدار و جاسوسی از خود مسلمین پیدا کنند.

وسائل این امر برای استعماریها در بلاد اسلامی زیاد بود از جمله که شاید در ایران از همه وسائل مؤثرتر و بدیانت واستقلال ایران مضرتر وسیله ایست که بواسطه دو کشیش ایجاد کردند و تا کنون ایران در شکنجه وزحمت آن هست این دو کشیش عبارت هستند از شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی.

شیخ احمد احسائی

در اوائل قرن سیزدهم هجری یکنفر در یزد پیدا شد شب و روز در مسجد امیر چقماق مشغول عبادت بود وگاهی هم غیبت مینمود معلوم نیست از کجا آمده است از فرط عبادتش یزدیها باو گرویدند وی اتباع وشهرتی پیدا کرد پس ازاینکه نفوذ ایشان کامل شد در ایران سیاحت کرد و مرحوم فتحعلیشاه او را ملاقات کرد. بترویج خرافات مشابه خرافات مسیحیت شروع نمود وادعا کرد که چهارده معصوم یکی هستند واسم آنرا حقیقت محمدیه نامید و ادعانمود که این حقیقت که چهارده معصوم است عین خدا هستند و این عقیده مسیحیان است در باره مسیح فقط اسم را عوض کرد و بجای مسیح حقیقت محمدیه گذارد. چون بعض عوام باو گرویدند مدعی شد که خودش هم جزء حقیقة محمدیه هست ومعرفت خود را رکن رابع دین قرار داد وراجع

باحکام اسلامی مدعی گردید هر کس معرفت رکن رابعرا دارد عذاب و عقاب ندارد ولو اینکه تمام معاصی و گناهانرا ارتکاب کرده باشد و تمام واجبات و طاعات را ترك کرده باشد وبدینوسیله مردمرا بارتکاب معاصی و ترك عبادات دعوت نمود دعوت ایشان که در ایران منتشر شد تمام علماء ایران و کربلا و نجف بکفر او و اتباعش حکم نمودند و بعد از این مفقود شد و معلوم نشد کجا رفته است چنانچه معلوم نبود از کجا آمده است چیزیکه از او باقی ماند اخلال در عقائد حقه و ترك اعمال صالحه که دو رکن رکین دین اسلام میباشند.

در ایران شایع شده است که آواز کشیشان مسیحی بوده و برای اخلال بوحدت اسلامی وایجاد تزلزل در استقلال ایران باین شکل در آمده و خود را از اهل احساء معرفی کرد در صورتیکه نه خودش ونه پدرش را کسی در احساء میشناخت ودر بلاد اسلامی سابقه تحصیل نداشت منتهی در بحرین از آقا شیخ حسین آل‌عصفور ودرنجف ازشیخ کاشف الغطاء وغیرهما اجازه روایتی گرفته و همه در اجازه نامه‌ها تصریح کرده اند که شیخ احمد رانمیشناختند فقط اوراقی چند در شرح کتاب تبصره ارائه داده و مدعی شده که این شرح از خودش هست و شهود اقامه کرد وروی آن اجازه باو داده شده است بعد از ظهور کفرش در ایران معلوم شدکه آن‌اوراق از تالیفات ایشان نبوده بدروغ بخودش نسبت داده است برای گول زدن مردم شیخ محمد پسر خودش کتابی بزبان عربی در احوال پدرش نوشته و بفارسی ترجمه شده و در بمبئی بطبع رسیده در این کتاب نوشته است شیخ احمد از بادیه نشینان جزیره‌العرب بوده وپدرانش سنی بودند وپدرش باحساآمده با شیخ احمد ودر آنجا بمذهب تشیع مشرف شدند و در خصوص مفقود شدنش مینویسد پیاده بمکه مکرمه میرفت و در راه مکه مرد و راجع بتحصیل و اساتیدش چیزی نوشته و خود این کتاب بیشتر دلالت میکند که از جای مجهول آمده و بجای مجهولی رفته است و قرائن قطعیه زیادی در دست نیست که ایشان از کشیشان ترانسوال بوده وببحرین آمده و از بحرین بیزد. از جمله کینیاز دالگورکی سفیر روس که در این کتابچه منتشر میشود ودر موقعش بقرائن اشاره خواهد شد.

سید کاظم رشتی

شخصی بکربلا آمده وخود را سیدکاظم رشتی نام معرفی کرد در صورتیکه اهل‌رشت چنین کسی را نمیشناختند در آنزمان بمناسبت بعد طریق و نبودن وسائل آمد و شد

کسی در صدد تحقیق بر نیامد وآنشخص بدین نام در کربلا ماند و مخارج زیادی در کربلا و بغداد میکرد که ازعهده تاجر وملاك خارج است وبودجه دولت‌میخواهد که اینگونه مخارج بتواند بکند و باولاة و حکام بغداد ارتباط‌کامل داشت با اینکه آنها در سنیگری متعصب و با اهل تشیع دشمنی خاصی داشتند و سید کاظم غالی بود معذالك ارتباط ایشان با آنها محکم بود این شخص ترویج عقائد شیخ احمد میکردو مأمورین عثمانی کمك زیادی باو میدادند و حتی علیرضا پاشا والی بغداد که اهل محمره وخوزستان را بعلت تشیع قتل عام کرد قصیده عبدالباقی عمری کهیه بغداد را باو داد ودرخواست کرد که انقصیده را شرح بنماید وسیدکاظم شرح‌آمیخته بخرافات وغلو بر آن نوشته وبعد از کتاب شرح الزیاره شیخ احمد احسائی و شرح القصیده سید کاظم رشتی از کتب دینی واساسی فرقه ضاله شیخیه محسوب است این شخص در کربلا مرد ودرآنجا مدفون شد اما معلوم نبود از کجا آمده است ولی از قرائن قطعیه برای اهل زمان خود معروفست که از ولادی وستك روسیه آمده وخود را برشت منسوب کرد چون یکنفر روسی که میخواهد عربی حرف بزند معموم میشدوای لهجه گیلکیها بی‌شباهت بلهجه روسیه نیست باینوسیله ازمحل خودش پرده پوشی کرد ویکی از قرائن روسی بودنش گذارش کینیاز دالگورکی است که بعداً ذکر میشود بالجمله برای ترویج آنان و نقشه مستعمرین این دو کشیش سعی بلیغی کردند وتأثیر عجیبی در ایران نمودند وهر خللی که در ایران ایجاد شد از جهت ضعف عقیده و تزلزل ایمان وترك احکام اسلام وجاسوسی برای اجانب و سعی در محو استقلال مملکت تا کنون بر طبق نقشه این دو کشیش در ایران ایجاد واز نتیجه مساعی‌اینها خونریزیهای زیادی درکرمان وشیراز ونیریز وهمدان واصفهان ومازندران و تبریز وسائر نقاط ایران حادث گردید ورشته وحدت اسلامی که در ایران بودگسیخته شد وفعلا اضرار آثار این دو کشیس در ایران مشهور است واتباع آنان کوشش دارند که دز دوائر دولتی و قشون باشند که بهتر بتوانند در امور ایران اخلال بنمایند.

سه نفر از شاگردان سید کاظم رشتی بایران آمدند یکی میرزا علیمحمد باب میباشد که در گزارش کینیاز دالگورکی که‌طریق آمدنش بایران و کیفیت پیغمبر بودنش تا اینکه بخدائی رسید مذکور است و اتباع او بنام بابیها معرفی شدند و یکی از اتباع او حسینعلی مازندرانی که بعد از او ادعاً بالاتر کرده و اتباع او بنام بهائیه نامیده شدند ویکی دیگر از اتباع او میرزا یحیی که خود بصبح ازل ملقب کرد و اتباع او ازلیه نامیده شدند و شاگرد دوم سیدکاظم رشتی کریمخان کرمانی واتباع

او بنام شیخیه رکنیه نامیده شدند و آنها بر دو قسم منقسم شدند قسمی که باولاد کریمخان گرویدند وغالباً در کرمان هستند و قسمی دیگر باولاد کریمخان نگرویدند. ومتابعت از حاجی میرزا باقر جندقی که مقر او در همدان بود وفتنه عظم همدانرا ایجاد کرد نمودند. وشاگرد سوم سید کاظم رشتی میرزا شفیع بود که بتبریز رفته و در آنجا دعوت استادش نمود وترویج غلو کرد.

عده ای بودند که متابعت از شیخ احمد کردند وازسید کاظم پیروی نکردند وبشیخیه معروف شدند افرادد یگری بسیدکاظم گرویدند امابکریمخان وعلیمحمد باب نگرویدند ونام آنها کشفیه هست اینها معتقد اند که احدی کشف کرام شیخ احمد نکرد مگر سید کاظم رشتی بالجمله طوایفیکه بعد از شیخ احمد در ایران پیدا شدند عبارتند از شیخیه ، کشفیه ، رکنیه ، اولادیه ، باقریه ، بابیه ، بهائیه ، ازلیه ، شفیعیه اما این طائفه اخیر الذکر تأثیری نکردند ویکطائفه دیگر که متابعت از شیخ احمد احسائی تنها نمودند بنحو دسیسه وتدلیس اظهار نکردند وبشکل صوفیه در آمدند و مقصود تمام این طوائف اینست که از ایرانیان صلب عقیده بکنند وآنها را از عمل باحکام اسلام و خود داری از شهوات ومنکرات منصرف کنند و بتوغل در ترك عبادات و طاعات و مبرات وادار نمایند وبرای تجسس اجانب وقیام بر ضد استقلال ایران حاضر و علاقمندی بوطن نداشته باشند برحسب ظاهر بسه قسم منقسم شدند قسمتی گفتند دین اسلام نسخ شده وبجای دین باب وبهاء آمد در این دین هیچ چیز نجس نیست وهمه چیز مباح است وعقاب وحساب در کار نیست قسم دوم گفتند کسیکه محبت اهل بیت وعقیده برکن رابع داشته باشد عذاب وعقاب ندارد ومسئول نیست ولو اینکه تمام معاصیرا ارتکاب کند وجمیع واجبات را ترك نماید وقسم سوم گفتند کسیکه واصل شد و سالك گردید تمام تکالیف ازاو ساقط است نه واجبات براو واجب و نه محرمات براو حرام است هرچه بخواهد بکند.وهرسه طائفه دارای یك مقصدهستند وآن عبارتست از ترك احکام وحاضرشدن برای اضمحلال ایران وتسلیم مملکت باجانب واما ازحیث عقیده هرسه طائفه نیز متفقند که عقیده مسیحی ها را بشکل دیگر ترویج نمایند وبگویند خدا بشکل بشر آمده **غاية ما فی الباب** اسم مسیحرا ترك کردند و اسم محمد وعلی وسائر ائمه و رکن رابع وباب وبها وازل ومرشد وقطب بجای مسیح گذاشتند و بدینطریق تمام ممیزات علمی و اخلاقی و علاقمندی باستقلال وحفظ شئون مملکت واعراض و نوامیس را از بین بردند و هرضرر وخللیکه فعلا درایران می بینیم ازناحیه شیخ احمد و اتباعش ناشی شده وهزاران نفر از زمان شیخ احمد تاکنون در ایران برطبق آن نقشه کشته شدند واعراض و نوامیس بسیاری هتك شد و کار ایران بجائی رسید که

قبح منکرات مرتفع گردید و خیلی از ایرانیان بارتکاب فجایع افتخار مینمایند خمور را بیشتر ازهرخوراکی درایران مصرف میمایند وفجور علنی وآشکار است و تجسس و خدمت اجانب یکی ازمفاخر گردیده و دوائردولتی و مجامع از جاسوسان پیروان شیخ احمد پر شده است و اصلاح وترقی وحفظ این مملکت منحصراست به اینکه اتباع شیخ احمد از شیخیه و بهائیه درایران معدوم و نابود شوند و بابودن آنان محالست که ایران روز خوشی ببیند و هرسعی و کوششی در اصلاح ایران بابودن آن ناکسان بشود بیهوده و عبث است ازخداوند متعال مسئلت داریم که بلطف خود بر این ملت ستمدیده ترحم کند واز شرشیخ احمد و اتباع او محفوظ بدارد برای وقوف بر طرز ایجاد این فرقه ازناحیه استعمار کنندگان لازم است در یادداشتهای کینیازدالگورکی دقت کامل بشود این گزارش نشانه هائی دارد که ممکن نیست جعل بشود وازامورمسلمه است واگر انقلاب بلشویکی درروسیه نشده بود ممکن نبودکسی براین اسرار واقف گردد لکن برای کشف بلشویکها ازعملیات ناپسندیده روسیه تزار این اسرار رافاش و این گزارش را در مجله شرق ارگان کمیسر خارجی شوروی اوت ۱۹۲٤ و ۱۹۲٥ منتشر نمودند وقرائن دیگر برصحت این گزارش موجود است منجمله شفاعت سفیرروس نزد ناصرالدین شاه برای استخلاص میرزا حسینعلی وبرادرش ونجات دادن اینها از قتل و فرستادنشان ببغداد میباشد و نیز تاسیس اولین عبادتگاه یا بدعتگاه برای بابیها و بهائیها در عشق اباد روسیه است .

اینك یاد داشتهای کینیازدالگورکی

گزارش کینیاز دالگورکی سفیر روسیه درایران در عهد تزار

ژانویه ۱۸۳٤ وارد تهران شدم در ایران وبا وطاعون قحط و غلا بود ، مردم پریشان روزگار ومرگ ومیرفراوان ، عنوانم مترجمی سفارت در تهران ودارالفنون ودانشکده نظام را کاملا خاتمه داده بودم و نیز در دانشکده حقوق و سیاسی وزارت خارجه که مخصوص اشخاص و کسانی بود که از دانشکده نظام تصدیق گرفته وسفارش مخصوص داشته باشند پذیرفته شدم بعلاوه در دربار امپراطوری کسان متعدد داشتم . من بزبان فارسی میتوانستم کاملا بخوانم و بنویسم ودر دانشکده مخصوص وزارت خارجه نسبتاً تکمیل ترهم کرده بودم بدین واسطه مرا مأمور تهران نمودند با دستورات محرمانه

که سفیر هم از آن دستورات مستحضر نبود برای تکمیل زبان فارسی بزبان عربی محتاج بودم (زبان عربی در فارسی چون زبان لاتین در فرانسه است) برای آنکه کاملا بزبان فارسی آگهی پیدا کنم بوسیله منشی سفارت خانه معلمی یافتم که اصلا مازندرانی و اهل قریه اسك (قریه ای از قراء لاریجان) بود و نامش شیخ محمد از طلاب مدرسه پامنار وازتلامذه حکیم احمد گیلانی که مرد فاضل صاحب عقیده وایمان و عارف مسلکی بود، روزی دوساعت با اجازه سفارت خانه در منزل او که در کوچه وقفی نزدیك سفارت خانه بود تحصیل جامع المقدمات میکردم و ماهی یك تومان ماهیانه میدادم . علاوه برنحو وصرف عربی نصاب وترسل و تاریخ معجم هم می آموختم وپس ازیکسال لیاقت آن یافتم که فقه واصول هم بخوانم درخدمت شیخ محمد مسلمان هم شدم و باو گفتم اگر سفیر بفهمد که من مسلمان شدم خطرجانی برای من دارد و در سن بیست و هشت سالگی ختنه کردن برای من مضر وبعلاوه سفیر خواهد فهمید آنوقت نه فقط مرا بیرون میکند بلکه مرا هم بکشتن میدهد پس اصول (التقیة دینی و دین آبائی) را در حق من مجرا دارید شیخ محمد نیز قبول کرد . نماز صبح وظهر وعصر و مغرب و عشا را هم در منزل شیخ میخواندم با یکدختر چهارده ساله زیبائی که زیور نام داشت بوسیله معلم ازدواج کردم و بحدی شیخ با من صمیمی شده بود که مرافرزند خود خطاب میکرد و بعد هم معلوم شد که زیور برادر زاده شیخ محمد و نامزد پسر او بوده و قبل ازعروسی پسرش مرده واین دختر چون یتیم بود درخانه عموی خود مانده بود مسلماً بواسطه صمیمیتی که بمن داشت برادر زاده خود را که چون فرزند دوست میداشت بمن داد وچون مسلمان و داماد او بودم هرچه می دانست میخواست یکمرتبه بمن بیاموزد و مطول و شمسیه و تحریر اقلیدس وخلاصة الحساب و شفای بوعلی وشرح نفیسی و قوانین وهرچه از منطق وکلام میدانست بمن آموخت بالاخره در مدت چهار سال واقعاً نیمچه مجتهد خوش قریحه و نیکو محاوره ای بودم و مراگاهی از شبها بمنزل معلم و مرشد خود حکیم احمد گیلانی که در گذر نوروز خان از خانه های اعیانی بزرگ داشت میبرد ومن هم مثل یکنفر از تلامذه او از فرمایشاتش استفاده میکردم . شبی از ماهٔ رمضان که درآن جا با فطار دعوت داشتم مثل یك نفر ایرانی مسلمان با دست غذای مفصل خوردم و بسفارت خانه هم اطلاع داده بودم که شبهای رمضان بسفارت خانه نخواهم آمد تمام مدت ماه مبارك را تاصبح بیدار بودم و روز رامی خوابیدم ولی در این مدت یك ماه از حکیم احمد گیلانی بینهایت استفاده نمودم شبها جمع کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی مجتمع میشدند و

شبهای دو شنبه و جمعه ذکرمیگرفتند منهم در آنجا سر سپرده بودم دوستان وبرادران طریقت بی شماری داشتم میرزا آقاخان نوری هم دراین خانقاه سر سپرده بود وبواسطه او نوری ها و بستگان او که از اهل نور بودند جزو مرده حکیم و سرسپرده بودند از جمله بستگان او میرزا رضا قلی و میرزا حسین علی و میرزا یحیی که از نوکر ها و بستگان نزدیك میرزا آقا خان بودند و خیلی هم بمن اظهار خصوصیت میکردند دو نفر اخیرالذکر محرم من شدند از هرجا خبری میشد بمن اطلاع میدادند منهم درعوض آن چه لازمه کمك بود بآنها میکردم . من با حکیم گیلانی با آنکه بمسلمانی من اعتقاد واقعی نداشت بی نهایت دمخور شده بودم حل هرمشکلی را از او میخواستم او هم بدون مضایقه مشکل مرا حل میکرد یکروز ازآن حکیم دانشمند سئوال کردم که ایران با آن عظمت و اقتدار که یك حدش آخرهند وحد دیگرش آخر حبشه بود و شرق و غرب عالم تماما مطیع و باجگذار او بودند چگونه از یونان و از عرب و مغول شکست خورد فرمود همان قسم که ظهور جسم خارجی در بدن انسان سبب رنجوری و مرض می شود ومزاج انحراف ازاعتدال حاصل میکند اجنبی و ملل خارجی در کشور همین عمل را میکنند یعنی ملك و ملت را مریض میکنند خصوصاً یهودی و مزدك که اساس خرابی مملکت را این دو فراهم نموده اند در ابتدای امر یهود و مزدك دردربار شاهنشاهی ایران ایجاد نفاق نمودند و اساس بد بختی ایران را فراهم نموده سستی عقیده بزرگان بیدین وایالت مداران ، زن گرفتن بزرگان ازیهودیها ، نفوذ زیادی دردربار ایران پیدا کردند (رجوع بتورات کتاب ۱۲ مورخان معروف بکتاب استر مشتمل بر ده فصل که هرفصلی مشتمل برچند بن آیه است) اختلاف میان شاه و بزرگان ایجاد نمودند و هیربدان میگفتند مردم کافرشده اند و بشاه میرساندند که همه رؤسای مذهب و اعیان دشمن شاه شده اند و نسبت بیکدیگر منافق شده بودند اطاعت و صمیمیت تبدیل بنفاق و دسیسه کاری شده دروغ و تزویر که درمذهب ایرانی بدترین گناه بود رواج یافت آن اطاعت و صمیمیت از بین رفت آنوقت یکدسته از یونانیها که تا آنوقت مخذول و منکوب ایرانی بودند سرتاسر ایران را نوردیدند بحدی اختلاف ونفاق در ایران شیوع یافته بود که بخط یونانی مکاتبه و یونانی مآبی را افتخارخود میدانستند پس ازمردن اسکندر سلسله اشکانیان هم نتوانستند این نفوذ اخلاقی و آداب یونانی که چون زهر هلاهل برای ایران بود از بین ببرند و سلسله ساسانیان هم هرچه فریاد کردند که دین زردشت را دوباره مثل اول رواج دهند ویك انتظاماتی برای رؤسای مذهب مقرر دارند ممکن نشد زیرا اساساً مؤبدها و هیربدها

عقیده و ایمان کاملی نداشتند و در دربارهم مرد مانی فقیر بی عقیده و ایمانی که از روی تزویر و ریا اظهار خلوص میکردند مجتمع بوده و مزدك هم که از یونانی های اسپا تا کوس سرمشق گرفته بود نغمه جدیدی در ایران آغاز نمود که آن هم یك بدبختی جدیدی که از همه بدبختی ها بالاتر بود و بیهودیها کمك نمود ازطرف مغرب ایران هم مسیحیت نفوذی بسزا پیدا میکرد این هم یك اختلاف دیگر که بر سایر اختلافات افزوده شد . بلی آن توحید و یگانگی بدین بهی تبدیل بنفاق و دوئیت شد و این اختلافات که بوسیله یهود ومزدك و مسیحیان ایجاد شده بود سبب ضعف مملکت وملت گردید وآن شد که یك دسته عرب بامر خدای بزرگ یك چنین ملت بزرگیرا مغلوب کرد پروردگار عالم از میان یك ملتی که در یك منطقه خشك ر بی‌آب وعلف زندگی میکردند وقوت لایموت نداشتند وبشتربانی ایرانیان افتخار میکردند شخصی برگزید تا شرق وغرب عالمرا بیك دین درآورد که همه خلق زمین برادر واقعی باشند و اختلاف نژادیرا براندازند و این دین برای ساکنین کره زمین است و اختصاص به عرب ندارد ولی پس از رحلتش آن دین حنیف حقه که سبب وحدت مسلمین شده بود دشمنان اسلام و رؤسای خود پسند جاه طلب درآن تولید نفاق نمودند و آن اخوت واقعی را بدشمنی وآن مودت وتوحید را بدوئیت ونفاق مبدل کردند و این اختلافات باعث بدبختی و شکست اسلام شد واخیراً هم اختلافات را بحدی رسانیدند که دولتهای دیگر قسمت عمده مملکت ما را هم چنین قسمت عمده مملکت عثمانیرا عدوانا تصرف نمودند و اگر این اختلافات نبود قدرت چنین کاریرا نداشتند .

باری درختام فرمایشاتشان فرمودند که دین خدا همیشه یکی بوده آن چه حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم النبین (ص) فرموده همه بریك نهج بوده ناموس و سنت خدا تغییر پذیر نیست واگر بشر بسنت حضرت ختمی مرتبت رفتار کند مثلا اینست که بسنت آدم وموسی وعیسی و بیست وچهار هزار پیغمبری که از اول دنیا مبعوث شده اند رفتارکرده اند زیرا سنت حضرت محمد (ص) سنت خداست و دست نخورده است ولی سنت سایر پیغمبران بوسیله رؤسای خود خواه دین خودشان تحریف شده است و سعادت بشر را تعهد نمی تواند بکند یك مثل کوچکی برای شما میزنم (عیال یك مرد مسیحی اگر مبتلا بدق وسل باشد شخص مسیحی نمیتواند زن خود را طلاق بدهد زیرا برخلاف سنت انجیل است که امروز در دست شماست پس اصول اجتماعات وقومیت و ازدیاد نسل بدینوسیله گسیخته میشود واین دین دین آسایش و سعادت بشرنیست یعنی دین خدانیست خدا پیغمبران را برای آسایش

و سعادت بشر فرستاده نه از برای بدبختی و بیچارگی بشر

هیچ کس کوچکترین ایرادی در اصول وفروع سنت خاتم النبین نمیتواند بگیرد دستگیری فقرا ، پاکیزگی ، طهارت ، ازدیادنسل ، حفظالصحه ، خوش‌اخلاقی ، مردانگی فتوت ، وفای بعهد ، حق شناسی انتشار علوم و فنون ، عدالت کردن ، نیکی نمودن ، رشادت ، شهامت ، شادنمودن دلها ، تربیت نمودن اطفال بصفات ممدوحه ، متفق‌نمودن بشر بآبادی دنیا ، کسب علوم وفنون و انتشار آنها ، راستگوئی ، خوش نیتی ، رفع اختلافات نژادی ؛ محترم شمردن جان ومال و ناموس عامه مردم امتیازفضلی وهزاران سنت های مفید دیگر و راه سعادت بشرمنحصر بعمل‌نمودن این سنت ها و جزو واجبات دین است هر بدی را نهی کرده و هر خوبی را امر نموده گوشت خوك و خمریات را نهی و هر علمیرا امر فرموده که از زن و مرد و کوچك و بزرك بخوانند اگر چه در دورترین نقاط دنیا باشند .

تیراندازی وسواری وورزش کردن را امر کرده تن پروری وتنبلیرا نهی نموده هزاران سنتهای دیگر که برای بشرمفید است مخصوصاً پاکیزگی و طهارت واخوت و مساوات وترقی طلبی و مشورت درامور را امر فرموده است

اگرملتهای اروپا مسیحی هستند این توپ و تفنگها چیست که برای جان مخلوق خدا ساخته اند حضرت مسیح در انجیل که امروز در دست شماست فرموده اگر سیلی بطرف راست شما میزنند طرف چپ خود را هم بگیرید که بزنند پس چرا بسنت او رفتار نمیکنند سنت اسلام مجاهدت فی‌سبیل الله است با دو روئی و بدکرداری وهمیشه باید برای جهاد در راه دین حاضر باشند و اختلافات نژادی را ازصفحه دنیا براندازند و همه خلق را بدین خدا درآورند در ضمن چند شعری از گفته میرزا ابوالقاسم قائم مقام (صدراعظم) ویکنفر دیگر درآن مجلس خواند که چند فرد آنرا در ذهن خود سپردم (سلامت نه بصلح و نه بجنك است   نه حاضر کردن توپ و تفنك است

و چند شعردیگر که از خاطرم محو گردیده است

معلوم شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دشمن ماست با حکیم احمد گیلانی محرمانه آمد و شد دارد و بوسیله ای اورا باید از بین برد مختصرآنکه در شبهای رمضان در حضور حکیم احمدگیلانی بینهایت استفاده نموده و استفاده علمی مخصوصاً بردم و اطلاعات مفیدی بدست آوردم تمام این مطالب را بوزارتخانه کما هو حقه را پرت مینمودم و اسباب ترقی و افزونی مواجب من شد ومواجب مرا دو برابر کرد و منهم بکوشش خود میافزودم بحدیکه سفیر ونایب سفیر بمن حسادت میکردند ولی

غافل از آن بودند که من جزئیات کار را یومیه بوزارت خانه را پرت میکردم ولی سفیر برای حسادت راپرت بوزارتخانه داده بود که من مسلمان شده ام عمامه وعبا میپوشم ودرخانه اعیان و علما با عبا و عمامه میروم حتی نعلین زرد میپوشم جوابش داده بودند که کار بکار او نداشته باش وکاملا او را تقویت کن و کوچکترین مخالفت با او منما و سفیر ودیگران غافل بودند که من از همان سال اول تمام مراتب را بدون کم وزیاد بدولت متبوعه خودم اطلاع داده ونوشته بودم که برای اطلاع کامل مجبور بودم باین عمل تا درهرمحفل و مجمعی راه داشته باشم ولی برعکس بمعلم چنان وانمود میکردم که اسلام من محرمانه است ازروسها وفرنگیها کسی نباید به اسرارمن پی برد که سبب قتل من و بیوه شدن برادر زاده تو خواهد شد .

ماهی ده تومان بوسیله شعبه سری وزارتخانه بتوسط صند و قدار سفارت حسب الحواله من مستقیماً بشیخ محمد کار سازی میشد حرج خانه شیخ محمد روزی دو قرآن بود و از صرفه جوئی این وجوهات چند باب اطاق و حمام بدستور من تماماً با آجر ساخت و درضلع شمالی آن دوسالون شیك ویك راه رودر وسط آن بود ودو بالاخانه هم بالای آن ساخته شده بود که در بهای خیلی قشنك و شیشه های الوان و محل خوابگاه من بود ویك اطاق مخصوص که دو پنجره محکم و یك در یك لته داشت که برای پذیرائی رفقای خود ساخته بودم و پشت این اطاق یك درز کوچك تخته ای بود که یك پاکت میتوانستند از این دردرصندوقچه بیاندازند و صندوقچه در اطاق بود وهریك از رفقای من که مطلبی داشتند مینوشتند ومستقیماً دراین صندوقچه میانداختند و میرفتند و میرزا اول کسی بود کــه دراین اطاق وارد و مطالب بسیارمهمی بمن راپورت داد خلاصه رمضان سال دوم و سوم هم گذشت و دراین رمضان علاوه بر کسب معلومات و اطلا عات مفیده طریقه عمامه پیچیدن را هم آموخته بودم و چندین دست لباس و عمامه وقبا و کفش های ساغری و نعلین و شالهای ظریف خریده تمام این البسه مانند لباس علمای متشخص و با عنوان تهیه شده بود در وقت نماز تحت الحنك میانداختم واذکار و ادعیه زیاد در تعقیب نماز میخواندم .

خلاصه یك آخوند بتمام معنی باسواد و معنوی بودم بهر نوظهوری بی اعتماد و هر ترقی علمیرا برای ایران کفرقلمداد میکردم و کماهو دستورات وزارت خارجه ودربار امپراطوری را بموقع اجرا میگذاشتم وهیچ اشتباهی در امور سیاسی نکرده بودم فقط در مردن فتحعلی شاه ظل السلطان را تحریك کردم که دعوی سلطنت نمایدولی غافل از قرارداد محرمانه عباس میرزا ولیعهد بادولت امپراطوری بودم و بمحض اینکه

ازدر بار امرشد که باید بامحمد میرزا پسر عباس میرزا ولیعهد مساعدت شودعملیات را وارونه نمودم

عده ای از این بیچاره ها را درنگارستان گرفتند ولی من نگذاشتم آنهارا کور کنند فقط به تبعید آنها اکتفا نمودند و به اردبیل نفی بلد کردند پس از مکاتبات با وزارت خارجه امپراطوری وسایل فرار آنهارا بروسیه من فراهم نمودم ظل السلطان ورکن الدوله و امام وردی میرزا و کشیکچی باشی را باگماشتگانی که از طهران فرستاده بودند آنها را بطرف روسیه فرار دادند برای آنکه اگر محمد شاه درست اوامر دولت امپراطوری را اطاعت نکرد آنها را برای او لولو ساخته بودمو پیشنهاد دادم که این شاهزادگان را تحت الحفاظه دولت روسیه نمایند مواجب و جیره مکفی بآنها بدهند واز آنها نگاهداری نمایند و لی بمحض آنکه محمد شاه با من طرح صمیمیت گرفت فوراً محرمانه نوشتم که آنها را بدولت عثمانی روانه کنند محمد شاه را تحریك کردم فتح هرات را در نظر بگیرد و افغان راکما فی السابق جزو ایران نماید تا تدریجاً درآنجا ترتیب قشون داده شود همان قشونی که نادر بهند رفت وما بدست سربازان ایرانی این فتح را بکنیم و یك سره مالك آسیا بشویم محمد شاه کاملا موفق بفتح هرات شد ولی رقیب ما مانع شد و دولت ایران را بوسایلی چنداز این عمل منع کرد محمد شاه کاملا میدانست که پدرش بوسیله دولت امپراطوری و لیعهد ایران شده بعلاوه میدانست بپشت گرمی ما مالك تاج وتخت ایران شده است و با ما صمیمی ویگانه بود حتی هر روز کسانی را که با رقیب ما یا باسایر دول فرنك باسم ترقی ایران بند و بست میکردند فوراً زیرآب اورا زده وبه قد ومیزان کردارش مکافات می داد تبعید میکرد یاقهوه میدادوغیره ازاین جهت وزراء هم تکلیف خودشان را فهمیده بودند وهمه شاهزادگان و اعیان و اشراف وعلماء محرمانه متوجه ماشده بودند واغلب امور درتحت نظرما حل وعقد میشد وهیچ امیر یاوزیری جرئت مخالفت مارا نداشت ومحمد شاه بطور دل خواه ما بادولت امپراطوری رفتار میکرد ودراین مدت من کاملا باوضاع واخلاق وعادات علماء وامراء وتجار حتی نسوان آگاهی حاصل نموده بودم

رمضان سال چهارم رسید حالیه من قریب پنج سال است در ایران تحصیل ومطالعه میکنم وزحمت میکشم وهمه قسم فداکاری میکنم وبینهایت طرف توجه وزارت خارجه گشته ام کاملا از وضعیت خود خرسند و خوشنود بودم زیور هم یك پسر کاکل زری برای من آورده در شباهت یك سیبی است بامن نصف کرده اند سورها دادم

واسم گذاران نمودم واسامی چند از قرآن انتخاب وقرعه بنام علی درآمد بی نهایت شادی و وجد کردم نامش علی کینیاز دالگورکی ! شد بهمین قسم گزارش بدولت متبوعه خود دادم ولی بشیخ محمد و دوستانم بقسمی وانمود کردم سفارت واجنبیها ندانند

باری در این رمضان هم چون رمضانهای گذشته شب هارا از افطار تانزدیك سحر درمنزل حکیم احمد گیلانی بسر میبردم یعنی بیشتر از ماهای دیگر که فقط شبهای دوشنبه وجمعه سه وچهار ساعت در آن محفل معرفت میگذراندم شبی ازشبهای رمضان که هم هم افتاده بود ازحکیم سئوال کردم حضرت مولائی اسلام بشعبات مختلفه تقسیم شده کدام شعبه حق است و کدام یك باطل فرمود اسلام شعبات ندارد و اسلام عبارت است ازخداوند وقرآن یك اصول دین یك فروع دین و موضوع آن شهادت بیگانگی خدا ورسالت محمد مصطفی ص۱ است که از طرف خدا قرآن مجید را برای خلق دنیا وسعادت بشر آورده است اسلام جز این چیز دیگر نیست حضرت امیر- مؤمنان (ع) علاوه بر عموزادگی و دامادی اول من آمن بالله بود وپدرحسنین و پیغمبر اکرم قبل از رحلتش برحسب قوانین وسنت اسلامیه بپسر عم ودامادش که افضل مردم بود امرمیکند که پس از اوخلیفه و پادشاه مومنین است ولی حضرت علی بن ابیطالب (ع) چون کارشکنی اجماع امت وبعضی از دورویان و مفسدین را دید گوشه نشینی اختیار فرموده و نگذاشت دوئیتی بین مسلمین حاصل شود ولی درهمان حال چندنفر ازمغرضین جاه طلب دین پاکی را که خدای بزرك برای خوشی وسعادت خلق دنیا ونژادهای مختلفه ساکنین زمین فرستاده بود دستاویز نموده میخواستند همه جهان را منحصر بخود کنند وبدنیاسلطنت نمایند وبرخلاف نص حدیث پیغمبر اکرم رفتار نمایند (دستور پیغمبر آن بودکه اجماع امت آنروز که مسلمانان بودند کسیکه ازمیان مسلمین افضل ، اعلم ، افهم ، اورع ، باسیاست تر و باکیاست تر از همه باشد برای امیرالمؤمنین شدن انتخاب کنند) ولی برخلاف سنت وامرپیغمبر رفتار نموده وهمان اعراب آنروزه که حضرت ختمی مرتبت فرموده بودند (الاعراب اشد کفراً ونفاقاً) باصول لجبازی یك نفر عرب را که فضیلتی برسایرین نداشت و فقط طرفدار سلطنت عرب بود انتخاب نمودند وکشمکش از آن تاریخ شروع شد

پس از دورانی یزید بن معاویه سلطان شد وبنی امیه هرچه میتوانستند برمسلمین جور وستم نمودند حتی حسین بن علی (ع) که زریه رسول خدا بود چون میفرمود که اعمال یزید بر خلاف دین خداست واین حکومت حکومت غیراسلامی است وباید یزید خلع از این خلافت شود کشتند

باری اورا شهید کردند و اهل و عیالش را اسیرنمودند . و اختلافات شدید را اشد دند . عبادات پنجگانه که بین مسلمین معمول است همه یکی است چند نفر مثل حنیفه یاامام شافعی یاحنبلی یامالکی یاامام جعفرصادق (ع) اینهادراصل دین هیچ اختلافی اشتند مثل امروزه که چند نفرمجتهد درعتبات عالیات هستند هردسته تقلید یکی ازآنها مینمایند آنهاهم باین نحج بودند یکدسته مقلد امام حنفی یکدسته مقلد امام شافعی یکدسته مقلد امام مالکی یا امام جعفرصادق (ع) هستند . این ها از خودشان حرف یاورده اند درجزئیات مثل طهارت ووضوء وامثال آنها بین خود یك اختلاف دارند لا اصل دین یکی است

من گفتم خیر چنین نیست شیعیان آنهارا لعن میکنند فرمود که مسلمان هرگز لعن صحابه رسول خدا نمینماید ومن مخالفم حضرت امیر مؤمنان خانه نشین شده ونگذاشت اختلافی حادث شود وشخص علی بن ابیطالب (ع) جاه طلب نبود و درآن هنگام کس میخواست ایجاد اختلاف کند ایستادگی میفرمود هر اشکالی که خلق داشتند میفرمود ومخالفین را مؤالف مینمود

پس از اینها مسلمین بشناعت عمل بنی امیه پی بردند و آنهارا معزول نموده وبنی را بجای آنها منصوب نمودند

اگر امروز شما تقلید آقای احسائی را میکنید با تقلید آقای آقاسید کاظم رشتیرا ن کافر است نه آن (۱) اسلام یك دین است خدا وقرآن یکی والا هریك ازمسلمین الامر یاخلیفه شود درقرآن واحادیث و سنت نبوی تغییر حادث نمیشود و دین خدا است ـ شما پاکیزه باش و بطهارت نماز بخوان . روزه بگیر . زکوة بده ، فقرا ان وابن السبیل دستگیری کن ، دروغ نگو ، افترا مزن و کمك بخلق خدا بکن ، باش ، خوش کردار باش ونیت بد نداشته باش مسلمانی وای افسوس درهنگامی این فاضل دانشمند ومسلمان پاکدامن وپاکدین این فرمایشات ونصایح را میفرمود یاد داشت میکردم چگونه اختلاف بین مسلمین را افزون کنم و چگونه ایران را له نفاق و بی دینی مسخر نمایم تمام هم من یافتن راه اختلاف ونفاق بین مسلمانان بود مان تمام شد ولی من چند نفر محرم خودرا تربیت جاسوسی می نمودم وهیچ کدام

صفحه ۱۸ اینکلمات را از زبان حکیم احمد گیلانی نقل کرده واز مجتهدین اسم شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی را برده برای اینکه این دونفر گماشته ها بودند میخواست آنهارا ترویج کند

لیاقت میرزا حسینعلی وبرادرش را نداشتند (مقصود میرزا یحیی برادرش است.)
واقعاً ایرانیها آدم وطن پرستی هستند و راپورت چی گری را کار پست ورذل وخبر چینی و نمامی را کار بد و زشتی میدانند خلاصه نژاد ارین ها بی نهایت مغرور وطن پرست و با ذکاوت هستند.

پس از رمضان یکروز دوشنبه میرزا حسینعلی در گرمی هوا آمده بود که مراملاقات نمایدولی من در دوفرسنگی شهر بودم پس ازآمدن بشهر دوصندوقنامه هایم یکنامه از میرزا حسینعلی دیدم که نوشته بود و چنین راپورت داده بود که دیشب غروبی قائم مقام صدر اعظم بخانه حکیم احمد گیلانی آمده بود ومن بوسیله گل محمد نوکر حکیم بعنوان اینکه صدر اعظم را ببینم وارد اطاق قهوه خانه شدم حکیم با قائم مقام از هر دری صحبت میکردند وقائم مقام میگفت این شخص محمد شاه لایق سلطنت نیست نوکر اجنبی است و باید یکنفر نوکر ایرانی پاك طینت مثل زندیه پادشاه شود وسایل کار را بتوسط وکمك اعیان وسردارها باید فراهم کرد و همسایه جنوبی حاضراست همه جور با ما مساعدت کند وحکیم احمد هم تصدیق میکرد ومیگفت شما و تدبیرات شما این شخص را بسلطنت رسانیده من چندین مرتبه در این خصوص بشما گفتم ولی موانعی چند بدست آمد و شما مانع شدید خصوصاً هنگامیکه در نگارستان بودید واغلب شاهزادگان بلا فصل مدعی سلطنت بودندواگر بزرگان زندیه حاضر نداشتید علی میرزا ظل السلطان که بود وبعلاوه میان این چند نفر شاهزاده یکنفر که لایق بود بتخت می نشاندی. قائم مقام فرمود ملاحظه خواهید نمود که این جوان مریض که نوکر اجانب است مثل پدرش ناکام از دنیا خواهدرفت وحق بحقدار خواهد رسید.

پس از خواندن این نامه فوراً بسفارت رفته غلام باشی را خواسته بدون اینکه مطلب را با دیگری بمیان بگذارم یکسره بباب همایون رفته وپیغام کردم که مطلب واجبی از طرف دولت خود دارم و باید بشخص شاه عرض کنم.

شاه از اندرون سراسیمه آمد تعظیم کردم وگفتم مطلب محرمانه است و سواد مکتوب را باو دادم با خود من مشورت کرد که چه باید کرد بعلاوه فرمود چند ماهی است که صدر اعظم با اینکه تمام اختیارات را باو داده ام مرا میخواهد وادار کند که با دولت امپراطوری مخالفت کنم وشهرهای ایران راواپس بخواهیم وصاحبمنصبانی چند از فرانسه یا از انگلیس بخواهیم سرباز تربیت کنیم و اسلحه جدید از دولت خارجی بگیریم و مدرسه چون فرنگیان باز کنیم و میگوید مبلغ گزافی هم دولت

انگلیس بلا عوض برای انجام اینکار خواهد دادکه تهیه اینکار را ببینیم من متحیر از صداقت اوشدم با اینکه چند ماهی نبودکه من بااو راه یافته بودم همه اسرار دولتی خود را بمن گفت. عرض کردم باید هر دورا از میان برداشت فرمود قائم مقام را بکیفر اعمال خودش میرسانم ولی حکیم احمد بسیار مشکل است چون جنبه روحانیت و ارشاد وبزرگی دارد عرض کردم کار او بعهده من از این تعهد من بسیار خرسند شد ومرا بوسید وگفت بارك‌الله ازوقتی که تو مسلمان شدی بدرد مسلمانها میخوری و یك انگشتر الماس برلیان و یك انگشتر زمرد گرانبها بمن مرحمت فرمودند.

من آمدم منزل زهرقتالی تهیه نموده (۲) میرزا حسینعلی را خواستم یك اشرفی فتحعلی شاهی باو دادم وآن زهر را باو سپردم تا هر طور ممکن است داخل گل نبات گیلانی نماید وکارش یکسره شود

و باو گفتم برای آنست که حکیم بیشتر متوجه من شده و مرا دوست بدارد او هم بوسیله ای که میدانست در ۸شهرصفر ۱۲۵۱ بحکیم خورانید و کار حکیم را یکسره نمود وشاه هم قائم مقام را که در خیابان لاله زار منزل داشت دعوت بنگارستان نمود وکار اوراهم در سلخ ۱۲۵۱ یکسره کرد ولی من زودتر از شاه انجام‌خدمت خود را نمودم. شیون و هیاهوی غریبی در خانه حکیم افتاد و پس از مرگش ده دوازده ده که در اطراف طهران و مازندران داشت همه را دولت ضبط کرد وخالصه دیوانی نمود واز این جهت مردم فهمیدند که رحلت حکیم بوسیله محمد شاه شد باری پس از فوت قائم مقام در مجلس دیگر به خدمت شاه رسیدم با اینکه چندین نفر مثل‌اصف الدوله والله یارخان داعیه صدارت داشتند معهذا حاجی میرزا آقاسی ایروانی که معلم ولیعهدی او بود صدر اعظم نمود واو کاملا مطیع و زارع منش بود میرزا آقا خان هم که از دوستان بود وزیر لشکر نمود وبی نهایت مرا از این باب خرسند کرد وبحدی من محرم اسرار شاه شده بودم که سفیر بمن حسادت میکرد و مرا

۲- ماهزاران‌از علماء ومراجع‌تقلید میشناسیم که بدینطریق ایشانرا مستعمرین کشتند و نیز هزاران اشخاص مفکر از اولیاء دولتهای مختلف اسلامی در اسلامبول ومصر وسوریه وعراق وتونس‌وجزائر ومراکش وهند واندونزی وطهران میشناسیم که‌بدست مستعمرین شربت شهادت نوشیدند وگناه آنها فقط علاقمندی بدیانت و ممالك اسلامی است همچنین هزاران زمامدار بلاد اسلامیرا می شناسیم که بدست مستعمرین باعدم لیاقت و کفایت زمامدار شدند فقط بعلت متابعت وخدمتگذاری و جاسوسی و متابعت مستعمرین

دچار کشمکش های بیهوده نمود ولی از طرف دیگر روزگار من از اطراف رو بترقی بود واین ترقی مرا شیخ محمد استاد م از قدم برادر زاده خود وعلی فرزندم می دانست گفتم شیخنا از برکت اسلام ونماز است گفت چنین باشد فرزند تو درست میگوئی برادر زاده اش بی‌نهایت بمن علاقه داشت و شب را باهم مشروب میخوردیم ورفتار من با او مثل یکزن وشوهر فرنگی بود بحدی نسبت بمن جسور بود که گاهی زنعمویش او را نصحیت میکرد که چرا چنین و چنان میکنی من بزن عمویش میگفتم من دوست دارم که چنین باشد .

هر چه میخواست برای او تهیه میکردم چندین دست اباس زری ومخمل وکاشی ترمه کشمیری هم داشت همه قسم جواهر داشت اسباب خانه بی نهایت تمیز واعیانی برای او تهیه کرده بودم ولی علاقه او بمن بیش از همه اسباب و جواهر واثاثیه و پول بود وبی نهایت مرا دوست می داشت ومن هم بی نهایت باو اظهار علاقه میکردم و هر روز که من بسفارت خانه برای دادن راپورت میرفتم زیور هم منزل علمای‌معروف رفته از زندگانی آنها برای من که بچه کسی علاقه دارند و با کی بیشتر رفت و آمد میکنند و بحرف کی بیشتر گوش می دهند بچه چیز خیلی مایلند برای من خبر میآورد من پس از آگهی از آن مراتب بفراخور حال هر یك طلا نیازشان میکردم و وسایل مختلف محور ملاهای تهران واعیان و اشراف در دست من بود .

هر وزیر وطن پرست که با رقیب ما آمد و شد داشت بوسیلهٔ ملاهسای معتبر گاهی تکفیرشان میکردم وگاهی چون قائم مقام بنگارستان میفرستادمشان .سیاست من جلب کردن ملاها وشاهزادگان و اعیان واشراف بوسیله پول بود و این اول مرتبه ای بود که بوسیله این سیاست بر رقیب خود غلبه کامل نمودم وباعث ترقی من در دربار گردید .

مخارج سالیانه این عمل در ابتداء ۲۰ هزار منات طلا بود چون نتیجه خوب گرفته شده بود به پنجاه هزارمنات طلا ترقی داده شد من هر ساله از این وجوه برای‌اعیان و شاهزادگان وآخوندهای صاحب نفوذ سوقات های خوب از روسیه و فرنگستان می دادم باری بحدی نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که یکنفر آخوند را صدر اعظم کردیم وهر چه میخواستیم میکردیم و بحدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضری مرا دعوت میکردند منهم واقعاً مثل‌آخوندهای صاحب نفوذ دخالت در امور میکردم وبرای وظایف میرزا نصرالله اردبیلی و وزارت امور خارجه میرزا مسعود آذربایجانی وبرای حکومت بروجرد و سیلاخور بهمن میرزا و برای

گلپایگان منوچهر میرزا و مازندران فضلعلی خان قره باغی که از آشنایان ودوستان بود معین شده بودند و با اینکه من رأی نداشتم بآقاخان محلاتی حکومت بدهند حکومت کرمان را باو دادند ولی در عوض چند نفر از دوستان دیگر چون خانلر میرزا را برای حکومت یزد بهرام میرزا را برای حکومت کرمانشاه منصوب‌فرمودند باری هر یك از وزراء و امرای دولتی و حکمرانان ولایات که مناسبات آنها با ما خوب بود صاحب شغل خوب می شدند .

حکومت فارس که با فیروز میرزا بود به منوچهر خان معتمد الدوله واگذار و پیشکاری فارس بعهده او شد نصرالله خان قاجار پسر امیر خان سردار کشیك چی باشی شدالله وردی بیك گرجی که محرم من بود مهردار همایونی گردید من برای رفقا و دوستان هر چه ممکن بود اقدام میکردم و اعلیحضرت محمد شاه بی نهایت بمن لطف داشتند وحتی کسانی که با ما ضد بودند مثل‌حسن علی میرزای شجاع‌السلطنه و محمدمیرزای حسام‌السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و امام وردی میرزای ایلخانی و محمد حسین‌میرزا حشمت الدوله واسماعیل میرزاو محمود میرزا وبدیع‌الزمان میرزا پسر ملك آراء وسایر دوستان قائم مقام که با رقبای ما بند و بست داشتند همه را تبعید باردبیل فرمودند وشاهزاده ناصرالدین میرزا بولیعهدی مستقر وقهرمان میرزا که از طرفداران قرارداد محرمانه عباس میرزای ولیعهد با دولت امپراطوری بود از خراسان احضار و حکمران آذربایجان و پیشکار ولیعهد شد و فریدون میرزا بحکومت فارس منصوب و فیروز میرزا که حاکم فارس بود برای بر داشتن آقاخان محلاتی از کرمان که با رقیب ما مربوط بود بحکومت کرمان منصوب گردید .

راست است در ظاهر حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم بود ولی بحدی من با محمد شاه مربوط بودم که در اغلب امور دولتی با من مشورت میکرد ومرا کاملا مسلمان و خیرخواه خود میدانست واقبالم باعلا درجه رسیده بود بااین همه خوشبختی یکمرتبه روزگار من چون شب تار شد طفلم مبتلا بمرض آبله وپس از پنجروز فوت کرد وبای سختی مجدد در طهران بروز کرد ویکمرتبه مرا بی کس نمود شیخ‌محمد معلم که از پدرم مهربانتر وزیور عیالم که چون جان شیرین او را دوست میداشتم . زن‌عمو یعنی عیال شیخ محمد همگی در طرف یك هفته مبتلا بوبا شده وفات کردند .

بیش از هشت هزار نفر در این شهر کم جمعیت بمرض وبا در گذشتند مثل سال اول ورود من در اینشهر قحط وغلا وطاعون ووبا شیوع یافت و با اینکه امسال تلفات آنسال را نداشت معهذا من تصورمیکردم که دنیا زیر وزبر شده استوهزاران

مرتبه از آن سال اول بمن بدتر گذشت آری صور اسرافیل دمیده شد وانتظار مرگ را داشتم چندین روز بحال بهت افتاده بودم و از بد کاریهائی که کرده بی نهایت نادم و پشیمان بودم که من اسباب قتل مردم پاکدامنی مثل حکیم گیلانی آن زاهد ربانی وقائم مقام را بواسطه یك راپورت، میرزا حسینعلی فراهم نمودم در همین‌اوان «گراف سیمینویچ» وزیر مختاردولت‌روسیه که مردجسور ودسیسه‌کارومفتری بودبوزارت خارجه دولت امپراطوری نوشت که دالگورکی سالی پنجاه هزار منات طلا بکسان عیالش تقسیم وصرف مخارج شخصی وهوی وهوس خود می کند بشیخ محمد پدرزنش پنج سال پیش ماهی ده تومان میداد و حالیه چندیست ماهی ۴۰ تومان بخرج آورده وحال آن که مدتی است مرده وشاید اصل هم نداشته باشد توضیحات مفصلی ازوزارت خارجه از من خواستند و چون علاقه مفرطی که بماندن طهران داشتم بواسطه این حوادث دلخراش یکمرتبه ساقط شده بود و هیچ خواب وخوراك نداشته و نزدیك بود از غصه قالب تهی کنم، پس بهترین وسیله را هجرت دانستم لذا در جواب توضیحات عرض کردم که باید حضوراً مراتب را بعرض برسانم لذا مرا بروسیه خواستند و من هم بتمام دوستان تهرانیم رساندم که هر چه میتوانند با گراف سیمینویچ مخالفت نمایند ونیز مراتب رابعرض شاه رساندم که چون من مسلمان شده ام گراف سیمینویچ که در دین مسیح متعصب است زیراب مرا زده و مرا بروسیه احضار نموده ایشان هم رضایت‌نامه مفصلی بمن مرحمت فرموده وقول دادند که باگراف سیمینویچ مساعدتی نکنند وحتی پس‌ازچندی تغییر او را بخواهند با این وزیر مختار بی هنر تمام مستمری وماهیانه دوستان و رفقای من حتی میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و میرزارضا قلی و غیره که محرمانه‌ماهیانه میگرفتند قطع وتمام سازمان مرا بر هم زد ومن هرچه کرده بودم وارونه نمود ورشته های مرا حلاجی کردپس از پنجسال و چندماه که درایران بودم بمن ثابت شد که دین اسلام بر حق است و میتواند بشر را سعادتمند کند وهیچ شك وشبهه برای من باقی نمانده بود ونیت کرده بودم که در حضور امپراطور و اعیان و بزرگان دولت مدلل کنم که دین اسلام ناسخ تمام ادیان است و هیچ‌دین دیگری هم بعد از آن نخواهدآمد و قبول این دین برای عموم مردم هم اجرآخرت دارد وهم اجر دنیا من چنین نقشه ای را طرح کرده بودم که با آن نقشه زمانی دنیارا بسوی آرامش برم ولی متأسفانه بعد از حضور یافتن در وزارت خارجه و دیدن اوضاع و سیاستمداران آن مملکت وپس از دادن توضیحات وراپورتهای مفصل وتشریح اوضاع مملکت ایران وهزاران سؤال وجواب چنان یافتم که حرفی برزبان

جاری نکنم زیرا لکساندر دوم پادشاه و امپراطور روسیه بشخصه مرا خفه خواهد نمود لذا شروع بدفاع از خود نمودم و گفتم مسلمانی من از راه تزویر بود وبرای اینکه در هر محفل و مجلسی بتوانم آمد و شد کنم و سیاست مملکت ایران را بتوانم بدست بگیرم بظاهر مسلمان شدم تابنتیجه مطلوبه برسم و بطور دلخواه رسیدم (رجوع براپورتها و عملیا تیکه نموده ام بفرمائید) و با هزار دلیل خدمتگذاری خود و بیمغزی سایر مأمورین را در ایران با برهان و دلیل منطقی ثابت نمودم باری چند ماه پی در پی بکارهای من رسیدگی نمودند تا آنکه همه اذعان نمودند که کارها و خدمات من برجسته بوده معهذا اگر چند نفر طرفدار در دربار نداشتم بجای این خدمات ذیقیمت ممکن بود مرا نابود سازند.

آنوقت حرفها ونصایح سرجان ملکم (وزیر مختار انگلیس) بخاطرم آمد که میگفت از این اقدامات و دوندگی های زیاد نتیجه برعکس درمملکت خودخواهی گرفت واینحاهم سبب دشمنی ورقابت جناب گراف سیمینویچ رافراهم میسازی وخواهش نمود که شما را درمنزل شیخ محمد ملاقات کنم و آقا کوچولو را ببینم و یك قلیان محبتی باهم بکشیم معلوم شد جناب سفیر از همه امورات مطلع است حتی ازسفارتخانه ما و امور شخصی من و چگونگی اوضاع. من درجواب عذر خواستم و گفتم با اینکه می دانم جناب‌سفیر با من بد است این ملاقات برای من گران تمام میشود ومفید نیست سهل است، ممکن است مرا بحبس و کشتن هم بدهد دیگر چیزی نگفت. درهر ماهه چندین کاغذ از دوستان تهران داشتم همه مرا دعوت بایران میکردند حتی میرزا رضا قلی و میرزا حسینعلی. بعضی از دوستان شکم پرست مرا بحلیم غاز و ته چین پلو و فسنجان دعوت میکردند که بایران بازگردم ولی اغلب برای دربافت منات طلا اینهمه اظهار دوستی و علاقه بمن میکردند والا دلیل دیگری نداشت و اظهار تنفرآنها از گراف سیمینویچ ماهیانه و مستمری بود و بس.

اغلب نامه های دوستان طهران از فتح عراق و افغان حتی مطیع شدن حکومت‌مفصلا نگاشته بودند من موقع را مغتنم شمرده بعرض امپراطور رساندم که در اینموقع هرچه بایران مساعدت شود لازم است وباید بمحمد شاه اسلحه وپول رسانید و با بودن محمدشاه وسلسله قاجار این فتوحات بنفع دولت امپراطوری است ولی پس از تشکیل جلسه شورای شخص وزیر امور خارجه مخالفت فرموده و گفت ما بدولت انگلیس نباید مخالفت بکنیم وانگهی معلوم نیست که اگر دولت ایران قوی شود قراردادهای محرمانه را فراموش نکند.

من هزار دلیل بر وفاداری محمد شاه آوردم ولی مفید نیفتاد بخصوص وقتیکه کشتیهای انگلیس جزیره خارك نزدیك بوشهر را تصرف کرده واختلاف در ایران فراهم ساخت وای مساعدتی با دولت ایران بتحریك رقیب ما نشد و دولت ایران با کمال یأس ناچار از ترك فتوحات شد ومبلغ زیادی ضرر نموده وبدون گرفتن نتیجه قشون ایرانرا از خاك افغان مراجعت داد ولی در این مذاکرات بمن معلوم شد که اغلب اولیای امور ما با رقیب ما سر و سری دارند و مطالب سری را فوراً به آنها خبر میدهند باری بهر وسیله که میدانستم بر اولیای وزارت خارجه مدلل داشتم که این مخارج برای ایران وخرج کردن در آنجا لازم است حتی هرچه بآن اضافه شود مفید تر است ونتیجه بیشتر خواهیم گرفت و هر طور بود احکامی از وزارت خارجه صادر کردم که ماهیانه چند نفر اقوام مرحوم شیخ محمد معلم ومیرزا حسینعلی ومیرزا یحیی وچند نفر دیگر کما فی السابق مرتباً بپردازند ومطالبی که آنها گذارش میدهند مستقیماً بفرستند چند ماهی هم در وزارت امور خارجه مشغول ترجمه آن خطوط بودم و دستور به آنها میدادم واز احوال سفیر با مکاتبات آنها با خبر بودم.

در ضمن اثاثیه من بوسیله یکنفر تاجر آذربایجانی که با من دوست بود از ایران رسید تمام اسباب و رخوت من حتی لباسهای آخوندی من والبسه زنانه عیالم وچادر چاقچور او و بادزنهای حصیری که از برگ خرما ساخته اند با مسواك و مهر و تسبیح هرچه داشتم همه را فرستاده بودند.

در یکی از شبهای تابستان من ملبس بلباس آخوندی شده خدمت عموی خود که نزد امپراطور ندیم و همدم بود رسیدم بی نهایت متعجب شد وخنده بسیاری نمود ولی من باکمال وقار باو هیچ نگفتم ومثل شریعت مآبهای تهران باو تحقیر میکردم فردای آنروز با عیالش بمنزل من آمدند والبسه زنانه ترمه کشمیری وزریهای اصفهان و مخملهای کاشی وچادرهای یزدی وچاقچورهای صوف واطلس ودارائی و تافته‌های حریر زنانه مرا که ملاحظه نمودند پیشنهاد کردند یك دختر یرا لباس زنانه بپوشانم و خودم لباس آخوندی اعلا خودرا بپوشم ودرقصر ییلاقی امپراطوری شب یکشنبه حضور یابم.

من قبول نمودم ویك دختری که بتن و توشه زیور عیالم بود چند روز و شب اورا ادب زن ایرانی و پوشیدن لباس و چادر و چاقچور کردن و روبنده زدن و طریقه رو بنده بالا زدن وچشم ابرو بیرون گذاشتن و چند کلمه سخن گفتن باو آموختم و شب یکشنبه ۲۷ ژویه ۱۸۳۸ بقصر ییلاقی امپراطوری با عیال ساختگی خود که چادر وچاقچور وتنبان زری وآرخالق سمبوسه دار ترمه کشمیری وروبند ونعلین زرد

باو پوشانده بودم حاضر شدم و درحضور امپراطور تقلید علماء ایران رادر آورده وباعصا زوجه خود را کتك زدم واوهم صدای شغال در آورده نمایش غریبی شد و این نمایش از همه زحمات پنج ساله من در ایران بیشتر مؤثر افتاد وبی اندازه طرف توجه امپراطور شدم واز این ببعد تدریجاً بیشتر بحضور میرسیدم وامپراطور بحقایق امور عملیات من شخصاً رسیدگی فرموده وخدمات ذیقیمت مرا در ایران خیلی مورد توجه قرار داد در جلسات بعد که بحضور همایونی رسیدم پیشنهاد نمودم که عتبات مرکز سیاست ایران وهند است اجازه فرمائید به آنجا رفته هم درس اجتهاد که عبارت از فقه و اصول عالی واخبار است درآنجا تکمیل کنم و نیز بقیه عملیاتیکه در ایران انجام داده ام تعقیب نمایم ونتایج مطلوبه و بیشتری برای دولت امپراطوری بگیرم و اوضاع سیاسی آنجا که مهمتر از ایران است (چون هر امری که آنجا صادر شود شاه و ملت ایران آنرا واجب الاطاعه میدانند) اداره نمایم.

خلاصه حسب الامر با حقوق مکفی اواخر سپتامبر ازروسیه بطرف عتبات حرکت نموده و بلباس آقا شیخ عیسی لنگرانی وارد کربلا شدم پس از چند روز مطالعه منزل مطابق میلم گرفتم وپس از کوشش بسیار سر درس حجة‌الاسلام آقای آقاسید کاظم رشتی (۳) حاضر شده وبا بعضی از طلاب گرم گرفتم و با کمال دقت مشغول درس شدم (آقای سید کاظم رشتی یکی از علماء و مدرسین نمره اول مذهب شیعه است) من سردرسها اغلب حاضر وطرف توجه آن مدرس محترم واقع می شدم معهذا اومرا بچشم خودی نمینگریست مثل آنکه در قلب اوآگاهی از جنس ونیت من منقش باشد و اطمینان کامل بمن نداشت و مسائل مطروحه را که در جواب میفرمود بایك حال تردیدی بمن نگاه میکرد و شاید هم میفهمید که من بدروغ مباحثه و مطالعه میکنم (٤) ولی من از رو نمیرفتم و با کمال پر روئی طرح بعضی مسائل دیگر میکردم.

در نزدیك منزل من یکنفر طلبه منزل داشت ونامش سید علی محمد و از اهل شیراز بود نسبتاً از سایر طلبه ها که همدرس بودیم متمولتر و پدرش در شهر شیراز کاسب بود وماهیانه خوبی برای او میفرستاد. ریش تنك طلائی وخوش چشم و ابرو و دماغی کشیده داشت ومیانه بالا ولاغر اندام بود وبسیار خون گرم وبقلیان هم علاقه مفرط

(۳) مجتهدین در کربلا زیاد بودند چه شد که جناب کینیاز دالگورگی فقط بدرس رشتی رفت سفیر ورشتی البته اهل یك محل وتابع یکدولت و بر یکمقصد کوشش میکردند
(٤) قطعاً میفهمید زیرا سابقه داشت

داشت با من خیلی گرم گرفته بود من تصور میکردم برحسب اشاره آقای رشتی شاید این آمد و شد را زیاد میکند که از من چیزی بفهمد ولی طولی نکشید که فهمیدم بواسطه فهم وادراك من بمن متوجه شده است منهم با کمال خصوصیت با او گرم گرفتم وبعلاوه با یکدسته از طلاب که شیخی (٥) بودند انیس و دمخور شده بودم (چون این دسته یك اختلاف جدیدی در بین شیعه ایجاد کرده بود) وباصطلاح متوجه رکن رابع و بقول سید علی محمد جزو دسته کاسه از آتش گرم تر شدم یعنی این دسته بقدری در حق ائمه غلو میکنند که ائمه را بالا تر از پیغمبران میدانند.

سید علیمحمد بسیار مزاح بود میگفت حضرت امیرالمؤمنین میگوید من یکی از بندگان حضرت محمد (ص) هستم ولی این دسته میگویند آقا علی شکسته نفسی می کند ولی من کاملا بواسته مرحوم حکیم احمد گیلانی که از همه علما و حکما فاضلتر بود پی بحقیقت اسلام برده بودم وهیچ احتیاجی بتوضیحات دیگران نداشتم ولی با یکحال تعصبی بسید گفتم من حق را بطرف اینها میدهم.

اینها رفقای من هستند فردا دیدم همه آنها که مذهب شیخی دارند با من گرم گرفتند وبیشتر با من محبت میکردند ولی سید علیمحمد دست از دوستی من نمیکشد و بیشتر مرا مهمان میکرد و قلیان محبت را با هم میکشید این سید عارف مسلك بی اندازه تند هوش و باذکاوت وخیلی ابن الوقت ومرد متلون الاعتقادی بود ونیز بطلسم وادعیه وریاضت وجفر و غیره عقیده داشت چون دید من درعلم حساب و جبر و مقابله و ریاضت وجفر وغیره عقیده داشت چون دید من در علم حساب وجبر ومقابله وهندسه مهارت دارم برای رسیدن بمقصودش شروع بخواندن حساب در نزد من نمود با این همه هوش با هزاران زحمت چهار عمل اصلی را در نزد من خواند وبالاخره گفت من کله ریاضی وحسابی درستی ندارم.

شبهای جمعه در سر قلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم خورد میکرد و بتنباکو میزد وسر قلیان میگذاشت وشروع بکشیدن میکرد و بمنهم تعارف نمیکرد باو گفتم چرا قلیانرا بمن نمیدهی بکشم گفت تو هنوز قابل اسرار نشدی که از این قلیان بکشی اصرار کردم تا بمن داد کشیدم تمام دهان و امعاء مرا خشك نمود تشنگی شدیدی بمن دست داد و خنده فروان کردم کمی شربت آبلیمو و مقدار زیادی دوغ بمن داد تا نزدیکی صبح میخندیدیم باری روزی از او پرسیدم این چه چیزی بود گفت بعقیده

(٥) دسته شیخیه نیز از صنایع مستعمرین بوده و قبل از آمدن کینیازدالگورکی بکربلا آنها را میشناخته و اتفاقی نبوده

عرفا اسرار و بقول عامه چرس واز برگ شاهدانه میگیرند دانستم حشیش است و فقط برای پرخوری و خنده خوب است ولی سید میگفت مطالب رمز بمن مکشوف میشود خصوصاً در هنگام مطالعه بقدری دقیق میشوم که حد ندارد گفتم پس چرا هنگام حساب خواندن نمیکشی بایستی بکشی که زود تر فهم مطالب کنی گفت حوصله حساب ندارم.

بواسطه چرس اصلا میل درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل بدرس خواندن نمیداد روزی در سر درس آقای آقا سید کاظم یکنفر طلبه تبریزی از آقا سئوال کرد آقا حضرت صاحب‌الامر کجا تشریف دارند آقا فرمود من چه میدانم شاید در همین جا تشریف داشته باشند ولی من اورا نمیشناسم. من مثل برق یك خیالی بسرم آمد که سید علیمحمد این اواخر بواسطه کشیدن قلیان چرس وریاضتهای بیهوده با نخوت وجاه طلب شده بود وروزی که آقا سید کاظم این مطلب را فرمود سید حضور داشت پس از این مجلس من بینهایت بسید احترام میکردم وبرای همیشه حریم قرار میدادم وحضرت آقا باو میگفتم یکشبی که قلیان چرس (٦) رازده بود من بدون آنکه قلیان کشیده باشم بایکحال خضوع وخشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم حضرت‌صاحب‌الامر بمن تفضل وترحمی فرمائیددیگر بر من پوشیده نیست توئی‌تو.

سید یك پوز خندی زده وخودش را از تنك وتا نیا نداخت ولی بیشتر متوجه ریاضت بود. من مصمم شدم یك دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی ها باز کنم واقلا اختلاف سوم را من درمذهب شیعه ایجاد کنم گاهی بعضی مسائل آسان ازسید میپرسیدم اوهم جوابهائی مطابق ذوق خودش که اغلب بی سرو ته بود از روی بخار حشیش میداد من هم فوری تعظیمی کرده و میگفتم تو باب علمی یاصاحب‌الزمانی پرده پوشی بس است خود را از من مپوش یکروز که سید از حمام آمده بود، باز من سرسخن را باز کردم گفت آقا شیخ عیسی این صحبتها را کنار بگذار صاحب الزمان ازصلب امام حسن عسکری (ع) وبطن نرجس خاتون است صاحب یدوبیضا است صاحب معجزه است مرا دست انداختی من پسرسید رضای شیرازی و مادرم رقیه موسوم بخانم کوچك واز اهل گازرون است گفتم آقای من مولای من تو خود میدانی که بشر هرگز هزار

(٦) معلوم‌ست نه دین‌بهائیها منشأش چرس‌است دین شیخیهاهم همینطور است والا بدون چرس وتشنج دماغ چگونه بشر معتقد بشود که خدای محیط بتمام عوالم لایحصی در جلد بشر ضعیف محدود ناتوان در کرمان ومازندران درآمده است چه باب وبهاباشد چه مرشد ورکن رابع.

سال عمر نمیکند (۷) و این موهبت نوعی است توسیدی و ازصلب حضرت امیری آن چه برمن محقق شده توباب علمی وصاحب الزمانی من‌دست ازدامن تو برنمیدارم. سید باحال قهرازمن جداشد ولی من مجدداً بمنزل اورفتم وطرح بعضی ازمطالب ازجمله تقاضای تفسیر سوره عمه را کردم بدون اینکه باو احترام فوق العاده بگذارم سید هم قبول این خدمت کرد قلیان چرس راکشیده شروع بنوشتن نمود (وقتی که سید چرس میکشید بقدری تند چیز مینوشت که یکی از تند نویسهای نمره اول سردرس آقا سیدکاظم بود) ولی اغلب مطالب او را من اصلاح میکردم و باو میدادم که بلکه او تحریك و معتقد شود باب علم است آری سید بهترین آلت برای این عمل بود خواهی نخواهی من‌سید را با اینکه متلون و سست عنصر بود در راه انداختم و چرس و ریاضت کشیدن اوهم بمن کمك میکرد.

تفسیر سوره عمه را بمن نمود از اوگرفتم خیلی جرح و تعدیل کردم آخر هم مفهوم و معنی درستی نداشت ولی از او خواهش نمودم که خط مبارك نزد من بماند و سواد او راکه خود درست کرده بودم باو دادم ولی بواسطه استعمال دخان وچرس حوصله آنرا نداشت که آنرا دوباره بخواند. همیشه تردید داشت و میترسید دعوی صاحب الامری بکند بمن میگفت که اسم من مهدی نیست گفتم من نام تو را مهدی میگذارم تو بطرف تهران حرکت کن اینهائی که ادعا کرده اند از تو مهتر نبودند مردم مشرق زمین جن دارند تو نگیری دیگری میگیرد من بشما قول میدهم که چنان بتو کمك کنم که همه‌ایران بتوبگروند تو فقط حال تردیدوترس را ازخوددور کن ومتلون مباش هررطب ویابسی بگوئی مردم‌زیربارتو میروندحتی اگرخواهر را ببرادرحلال کنی

۷- این شبهه ایست که هنوز بهائیان و شیخیان وصوفیان بآن متمسك هستند برای اثبات امامت و ولایت مرشد و رکن رابع وپیغمبری یا الوهیت باب وبهاء استولکن علوم امروزه مخصوصاً علم فیزیولوژی وبیولوژی ثابت نموده که اصل در موجودات حیوة است و تا عارضی پیدا نشود نمیمیرد و از بین نمیرود واگرممکن باشد یك بشر یاموجود دیگر را ازعوارض مصون داشت همیشه باقی خواهد ماند روی‌این اصل عده‌ای از اطباء بطمع افتادند که بواسطه عقاقیر و وسائل دیگر عمر بشر را طولانی کنند یا ازمرگ رهائی دهند البته خداوند متعال چنین امر وقدرتی را ببندگان خودش نداده است ولی چند نفر را ازعوارض محفوظ داشت و مانند مثل‌عیسی (ع) وصاحب‌الزمان (ع) و بعد از روز قیامت همه را از مرك مصون خواهد داشت **فریق فی الجنه و فریق فی السعیر**

سید درست گوش میداد و بینهایت طالب شده بود که ادعائی بکند ولی جرأت نمیکرد من برای اینکه باو جرأت بدهم ببغداد رفته چند بطر شراب خوب شیراز را یافتم و چند شبی باو خوراندم کم کم باهم محرم شدیم باو حقایق را حالی کردم گفتم عزیزم تمام این صحبتها در روی زمین برای رسیدن بمال و تجمل است ما ترکیب از چند عنصر شده ایم و این اظهارات از بخار و ترکیب آن عنصر بوجود می‌آید تو الحمدالله اهل‌حالی و ملاحظه میکنی اگر براین عنصر قدری چرس علاوه کنی امورات دقیق و موهامات بنظرت میآید و کمی که از آب انگور نوشیدی بنشاط میآئی وآن سرود دشتی را غنا میخوانی همین‌که زیاد تر به چرس افزودی فکور و اوهام پرست میشوی سید درجواب گفت شیخ عیسی اینطور نیست اگر این‌آثارآثار حادثه از ترکیب وعناصر بدنی انسان است چون مدعی هستیم که این آثارآثار مادی است باید مثل ماده محدود باشد و حال‌آنکه آرزو و آمال بشر حد و حصر ندارد وانگهی کسی که این شموس لایتناهی و این انتظامات که در عالم شموس وکرات ...و... ایجاد نموده که سالهای دراز درگردش وحرکت است و تمام دانشمندان از محاسبه آن عاجزند و آن قادر متعال که مثل من وتو مدارك ایجاد نموده از همه مدرکتر و قادرتر است چگونه نمی تواند یکنفر برگزیده خود را هزار سال عمر بدهد.

البته اوست که میتواند حضرت خضر وصاحب الزمان و امثال آنها را سال های دراز عمر ببخشد گفتم حضرت باب عالم حقیقت برمن معلوم شد و از این بیانات شما یقین من افزوده شد و فهمیدم که تو صاحب الامری و اگر خود او نباشی میشوی سید گفت نه والله من‌بتو چندین مرتبه گفته‌ام من یك سید بزاز شیرازی هستم و ازابتدای طفولیت هرچه را بمن گذشت همه را بخاطر دارم وانگهی من یك بی چاره ای بیشتر نیستم و دلخوشی من ریاضت کشیدن و سرم بگریبان خودم است دست ازاین حرفها بردار چرا مرا دست انداخته ای. از او انکار و از من اصرار باری بهر وسیله ای بود رك جاه طلبی او را پیدا کردم او رابحدی تحریك کردم که کم کم دعوی اینکار بر او آسان‌آمد من فکر میکردم چگونه است که این یکعده قلیل شیعه بتمام طوایف سنی و بربك دولتی مثل عثمانی غلبه کرده اند و چگونه همین جماعت با یکعده قلیلی جنگهائی با روسیه‌نموده و یك لشکر انبوهی را ازمیان برداشته اند آن وقت‌دانستم که بواسطه اتحاد مذهبی وعقیده و ایمان راسخی‌است (۸) که بدین اسلام دارا بوده

۸ - در این جمله مسلمانها باید دقت کنند و بدانند نتایج سود مند اتحاد و اتفاق کلمه تا چه اندازه واضرار اختلاف وتشتت به‌چه پایه است وکوشش کنند بازیچه اجانب نشوند که روز بروز اختلافرا زیادتر وتشتت مسلمین بیشتر میکنند

وهیچ اختلاف مذهبی نداشته اند گرچه پس از صفویه هم نادر بخیال اتحاد آنان افتاده ولی پس از اوهم کارشکنی بعضی از جهال و سیاست های خارجی باعث شد که مسلمانها در هرقسمت شعبه و طریقه ای بنام صوفی ، شیخی ، شش امامی ایجاد کردند وشیعه هم چون سنیها بشعبات مختلفه درآمده من هم در صدد دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد زیرا فتوحات ایران بواسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است .

و نیز مردم عوام چه میفهمیدند که حق و باطل چیست ؛ فلان مرشد خرسوار هزاران عوام را دور خود جمع کرده و در ایران ریاست میکند یك مرشد خاکسار بدون علم و سواد که عمه جزو را هم نخوانده هزاران قلندر را مهار کرده آنهارا بگشت وگدائی وادار وازصبح تا شام پرسه میزنند و نتیجه بیابانگردی و گدائی خود را به اومیدهند یافلان ملای نادان (۹) جمعی رافریب میدهد گاهی نوحه گاهی روضه گاهی مصبت میخواند واز مردم بیچاره پول میگیرد و همه را دعوت بپرستش خود میکند یا فلان سید لندهور مردمرا میزند و باگردن کلفتی خمس مال مردم را میطلبد ومیگوید از پنج انگشت تو یکی مال من است آن آخوند آن روضه خوان در بالای منبر میگوید اگر دروغی گریه بحضرت سید الشهداء (ع) کنی گناهان تورا خدا میبخشد (۱۰) آخوند هر چه را بخواهد حلال و هرچه را بخواهد حرام میکند وبر خلاف دین اسلام گناه کبیره را هم میبخشد و میخواهد از کشیشهای مسیحی عقب نباشد پس من بطریق اولی میتوانم یك مذهب جدیدی بنفع دولت متبوع خود بسازم اگر بازارش رواج پیدا نکند اقلا میتوانیم یکدسته دیگر بخاکسارها و دراویش وسایرین علاوه نمائیم لذا مصمم شدم که این آقارا خواهی نخواهی مشغول این عمل و مبشر باب علم و یاصاحب الزمان کنم باری ایجاد یك دین که در تحت اختیار من باشد بنمایم

---

۹ - گرچه این سخن سخن دشمن است ولی عاقل ازسخن دشمن هم باید استفاده کند ومفکرین مسلمین نباید بگذارند منبر در دست هر کسی باشد واز راه مستقیم منحرف بشود منبر اگر دست علماء ودینداران وعلاقمندان باسلام باشد بهترین وسیله برای تعالی کشور است چقدر جای تأسف است که در دست جهال افتاده و وسیله تمسخر اجانب شده است .

۱۰ - این گفتار مربوط بدین اسلام نیست قرآن میفرماید **فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره** اگر کسی غیر از این بگوید از دین اسلام خارج است

(۱۱)این چند سال که در عتبات بودم تابستانهاطاقت نداشتم که در نجف یا کربلا بمانم چند ماهیرا بشامات میرفتم واغلب نقاط خاك عثمانی را گردش کرده وبرای اوهم فکر خوبی کرده بودم کردها همه ایرانی هستند در آنجا بواسطه اختلاف نژاد بایداتحاد مسلمانی را بر هم زد ولی نفوذ رقیب ما در این سر زمین هزار مرتبه بیشتر از ماست بعلاوه صرفه رقیب ما در نگاهداری خلافت وبر هم نریختن دولت عثمانی بود بعلاوه ما تازه وارد این قسم سیاست شده ایم وبرای ما که تازه کار هستیم این اعمال مشکل است پس باید کاملا متوجه باشیم که این شالوده که ریخته ایم انجام گیرد پس این حقیقت را با سید در میان گذاشتیم بسید گفتم از من پول دادن واز تو دعوت مبشری وبابیت وصاحب الزمانی کردن باری با اینکه در ابتداء اکراه داشت ولی بقدری باو خواندم واو را تطمیع کردم که کاملا حاضر شد باو گفتم تو نمیدانی یك قشون منظمی پشت سر این گفتار هست خواهی نخواهی او را راضی کردم وبطرف ایران روانه اش نمودم ولی بدون خدا حافظی ومحرمانه بطرف بصره واز آنجا بطرف بو شهر رفت در ماه مه ۱۸٤٤ در بوشهر چنانچه بمن نوشته بود مشغول ریاضت شده ومرا دعوت نموده بود ومنهم دعوت اورا اجابت نموده بودم واو خود را نایب امام عصر و باب علم میخواند من در جواب اورا امام عصر میخواندم واول کسی که باو ایمان آورد شیخ عیسی انکرانی بود که رفیق حجره وگرمابه وقلیان محبت وآب انگور او بودم همین که او رفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور نموده وهمین سید شیرازی امام عصر بود وبحال ناشناس درسر درس آقای رشتی حاضر میشده و مردم او را نمیشناخته اند .

بعضیها باور کرده بعضی دیگر که سید را خوب می شناختند واز کشیدن چرس وآشامیدن آب انگور او آگاهی داشتند مرا مضحکه میکردند چند نفر طلبه که مدعی بودند اهل شام هستند کم کم معلوم شد که از ملت رقیب ما هستند (۱۲) وهمیشه متوجه

---

۱۱ - این دینیکه میخواست ایجاد کند شعبه ایست از دینیکه قبلا ایجاد کردند زیرا که بهائیگری آنچنانچه سر ادوارد برون در کتاب نقطة الکاف میگوید از غلو و شیخیگری اتخاذ شده واصل آن بدعت شیخیها ست پس کینیاز دالگورکی مؤسس نبوده بلکه این تأسیس قبل از اوست .

۱۲ - ازاینجاباید فهمید که تنها شیخ عیسی لنکرانی (کینیاز دالگورکی - سفیر روس) نبوده لنکرانیها زیاد هستند بعضی از طرف روس و بعضی ازطرف رقبای آن هستند پس برای اصلاح روحانیت الزم اشیاء اینست که اگر کسی حسب و نسبش معلوم نباشد وچندین پشت مسلمان نباشد نباید مصدر کار شود

عملیات من بودند آنها فهمیدند که ایند سیسه کار من است وحدس زدند که من از کار کنان امپراطوری هستم لذا در صدد بر آمدند که نوشته های مرا بدست بیاورند من ماهی یکمرتبه مراسلات محرمانه خود را بخطروسی می نوشتم ودر پاکت میگذاشتم ودر روی آن می نوشتم بدست خداوندگاری جناب آقای شیخ موسی لنگرانی برسد و آنرا بتوسط یکی از تجار ارمنی که در بغداد بود میفرستادم ولی یك راپورت مفصلی که بتوسط آقا محمد آذربایجانی فرستاده بودم گیر افتاد چون نامه من گیر افتاده بود راه علاج را در آن دانستم که مثل سید علی محمد شبانه بطرف ایران فرار واز آنجا ازراه تبریز به روسیه بروم .

کسان من گراف سیمنویچ راز سفارت ایران معزول کردند و گراف مدن را فرستاده بودند من بوزارت امور خارجه رفتم وتفصیل عملیات خود را بعرض رساندم و گفتم حالیه باید مرا مامور ایران نمائید وچون در خدمت امپراطور مردخد متگذاری جلوه کرده بودم با اینکه دعوی سفیری نداشتم ومثل اول قانع بنیابت دومی یامترجمی سفارت بودم وبرای خودچنین شغلی راکافی می دانستم ولی حسب الامر امپراطور گراف مدن را احضار ومرا بجای او منصوب نمودند ودر اواخر ماه مه ۱۸۴۵ وارد تهران شدم امسال در این شهرواغلب نقاط ایران وبابود الله وردی گرجی که یکی ازمحارم بودوسمت مهرداری محمد شاه را داشت و با گرفته بود و درگذشت و همچنین حاجی میرزا موسی خان برادر زاده قائم مقام که متولی باشی مشهد بود و چندین نفر ازدوستان ورفقای قدیم من بمرض وبا درگذشته بودند پس ازچندی که وارد طهران شدم مشغول مقدمات کارشده برحسب تقاضای شاه درلواسان بحضور همایونی مشرف شدم و چندی درلواسان بسر برده وپس ازآنکه تخفیف در مرض پیدا شد اوایل اکتبر بتهران آمدم میرزا حسینعلی ومیرزا یحیی ومیرزا رضاقلی وچند نفر از رفقای آنها مجدداً بامن آمد و شد میکردند ولی از در محرمانه سفارت که نزدیك کوچه مردشوی خانه بود کربلائی غلام خواهر زاده مرحوم شیخ محمد پدر تعمیدی من در اسلام تمام علاقه ودارائی او را بدیگران فروخته بودمن از روسیه یکنفر بنا خواستم وعمارات جدیدی بنا نموده و رونق خوبی بسفارت خانه دادم چندین مرتبه بفکر افتادم در محرم یك روضه خوانی مفصلی راه بیاندازم ولی وحشت از دربار روسیه واز وزارت امور خارجه کردم ولی بدست میرزاحسینعلی درتکیه نوروزخان ده روز تعزیه خوانی مفصلی کردم و اما از سید علی محمد گفته شود چند ماهی در بوشهر ریاضت میکشید ولی جرئت اظهاری نکرده وهمه را بعبادت مشغول وپس از دوماه بطرف شیراز حرکت

میامایند در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشید ونیابت امام عصر را اظهار میامایند تا بشیراز میرسد و آنجا کم کم این تبیل زمزمه ها میکنند و بعضی مردم عوام را دور خود جمع مینماید تا مطلب بگوش علما میرسد از سید استفسار مینماید منکر میشود ولی بعداً علما چند نفراشخاص مطلع را پیش سید محرمانه فرستاده وباو اظهار ارادت مینماید سید فریفته آنها شده و مطالب راباآنها درمیان میگذارد آنها مطالب را بعلمای شیراز گفته غوغا بلند و اول کسیکه بر ضد او برخواسته کسانش بوده اند که اورا ازخانه بیرون کرده وحسین خان صاحب اختیاراورا گرفته ودر حضور علما از او استنطاق مینماید اوحرف های بی سروته میزند اهل مجلس و کسانش اورا سفیه می خوانند معهذا صاحب اختیار سید بیچاره جوان را چند نوبت چوب زده و چندین ماه حبس واز شیراز بیرونش می نمایند بی چاره عاق پدر ومادر بادست تهی از آنجاباصفهان وارد میشود ولابد هزار مرتبه دردلش مرا لعنت کرده ونادم وپشیمان بود او آرزوی پیش نمازی در شیراز داشت من میخواستم او را امام زمان وباب علم یا اقلا نایب امام عصر کنم همین که بمن اطلاع رسید وارد اصفهان شده یکنامه دوستانه بمعتمد الدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که ازدوستان من و دارای کرامت است از او نگاهداری کنیدالحق معتمدالدوله چندی از اوخوب نگاهداری کرد ولی ازبد بختی سید معتمد الدوله مرحوم شد سید بی چاره راگرفتند و بتهران روانه نمودند منهم بوسیله میرزاحسین علی ومیرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران هو وجنجال راه انداختم که صاحب الامر را گرفته اند لذا دولت اورا از کنار گرد روانه رباط کریم نموده و ازآنجا بطرف قزوین ویکسره بتبریز و ازآنجا بماکو بردند ولی دوستان من آنچه ممکن بود تلاش کردند وجنجال راه انداخته که حتی بعضی از علمای مازندران و بعضی مردم کاشان و تبریز وفارس ونقاط دیگر که کاملا زود باور وعوام بودند بجنب و جوش افتادند من بیش از آنچه میکردم نمیتوانستم بکنم وانگهی من وزیر مختار بودم و وزیرمختارانگلیس کاملا متوجه عملیات من بود ومقتضی نبود بیش ازآنجه میکردم بکنم بعلاوه اگرسید را در تهران نگاه میداشتند وسئوالاتی از اومیشد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را میگفت و مرا رسوا مینمود پس بفکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده و پس از آن جنجال برپا امایم لذا بخدمت شاه رسیده و گفتم آیا سیدی که در تبریزاست و ادعای صاحب الزمانی میکند راست میگوید ؟ شاه گفت بولیعهد نوشتم که با حضور علما تحقیقاتی از او بنماید من مترصد بودم تا خبر رسید که ولیعهد او را احضار و در جواب علما عاجز

ودر مانده شده ودر همان مجلس توبه مینماید (عین تو به نامه درآخر کتاب است) من دیدم حقیقتاً زحمات چندین ساله ام از بین رفته پس بشاه گفتم اشخاص مزور و دروغگو را باید بسزای خود رسانید و لی ناصر الدین میرزا امر نمود تاسید را بدار کشید ند خوشمزه آنکه به طناب دار چون گلوله تفنك میخورد پاره شده وسید بزمین می افتد و بمجرد افتادن سید بمستراح فرارمیکند و از ترس توبه وانابه مینماید ولا بد لعنت بشیخ عیسی لنگرانی میکند که این فکر را بمغز او انداخته ولی باستغاثه او گوش نداده ومجدداً اورا بدار آویخته وتیر باران می نمایند

پس از کشته شدن سید خبر آن درتهران بمن رسید و میرزاحسینعلی وچند نفردیگر که سید را ندیده بودند گفتم جنجال بر پا نمایند و چند نفر دیگر هم تعصب دینی پیداکرده تیر بطرف ناصر الدین شاه انداخته بدین جهت یك عده زیادی مردم را گرفتند

میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مراهم گرفتند من از آنها حمایت کرده باهزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابی نیستند لذا آنهارا ازمرك نجات داده ببغداد روانشان کردیم من بمیرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را من یظهره الله بخوان و نگذار با کسی طرف مکالمه شود وخودت متولی او بشو ومبلغ زیادی بانها پول دادم که شاید بتوانم کاری صورت بدهم ولی میرزاحسینعلی هم پیرمرد وهم علم واطلاع نداشت لذا چندنفر آدم باسواد همراه او نمودم ولی آنهانمیتوانستند اینکاررا انجام دهند ومن هم بشخصه که نمیتوانستم وارد این امر شوم ولی چه باید کرد کاری را که با آنهمه زحمت بجریان انداخته نمیتوانستم دست بردارم وانگهی مبلغ زیادی از برای اینکار خرج کرده بودم ولی بهمه آنها بطور ماهیانه پول میدادم چون میترسیدم اگر یکمرتبه بدهم ممکن بود میرزا حسینعلی وجوهرا برداشته فرار کند ولی هرچه زن وبچه و کس و کارداشت همه را روانه بغداد کرده بودم که دلباز پسی نداشته باشد و در آنجا تشکیلاتی دادند کاتب وحی درست کردند چند نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود جرح و تعدیل نموده برای آنها فرستادم که نسخ زیادی ازآنها استنساخ نمایند بعضی ازالواح را برای آنهائیکه سید را ندیده وگول خورده بودند هرماه تهیه کرده ومیفرستادند یکقسمت کار سقارتخانه منحصر بتهیه الواح و انتظام کار بابیها بود بهریك ازمردمان فهیم اظهار میشد با یتحرفها میخند یدند پس یك مشت مردم عوام را جمع و جور کردیم ودیگر جرأت آنکه بمردمان فهیم ابراز شود نبود واگر قبول میکردند

وجوه زیادی میخواستند و برای من امکان نداشت زیرا ممکن بود وجوه را گرفته مطالب را میگفتند و باوجود سفارت انگلیس که رقیب ما بود برای ما اشکال داشت پس مردم عوام را بدست می آوردیم وپول کمی بآنها داده روانه بغدادشان میکردیم هرکسیکه متواری بود و روی رفتن وطنرا نداشت با مبلغ جزئی باسم زیارت کربلا پیش میرزا حسینعلی فرستادم تاجمعیت زیادی دور او جمع شده و همه ماهه برای او ومردمش دوسه هزار تومان پول میفرستادم ودراین بین دولت عثمانی آنهارا باسلامبول و ازآنجا بادرنه فرستاد دولت روسیه هم بتقویت آنها پرداخت خانه ومکان برای آنها ساخت قسمت عمدهٔ لوایح آنها بوسیله وزارت خارجه ما برای آنها تهیه میشد(☆) وهمه لوایحی که در روسیه تهیه میشد با یك آب وتابی بولایات میفرستادیم وطریقه ما این بود (۱۳) که مردم بیسواد را می فریفتیم زیرا در نظر داشتیم نفرات زیاد کنیم وهمه قسم از این نفرات حمایت نمائیم و پول زیادی برای این مذهب خرج میکردیم بعضی جوانهای پدر مرده عوامرا میگفتیم پدر تو بابی بود تو چرا از پدر پیروی نمیکنی بهمین حرفها اورا وادار میکردیم هر کس که قبول نمیکرد وتصدیق نمی نمود اینبدسته حاضر بودند اورا بیدین ولا ابالی و یا حتی الامکان از خود بخوانند (۱۴)

(☆) پس معلوم شد درلوحی که تقدیر از امپراطورروس نموده روی چه نظر بوده است

۱۳ - این طریقه هنوز معمولست زیرا مبلغین بهائیت هرگز حاضر نیستند با یکی ازاهل علم یا اقلا باسواد مذاکره کنند وهمیشه پشت پرده دهاتیها وشعر بافها وکارگرهائیکه از شهرستانها دور هستند آنها راگول وفریب میدهند و ازاینجا معلوم میشود که یکی از وسائل جلوگیری از اغفال مردم و بدام افتادن آنها سواد یاد دادن است و تعلیم اجباری مزایای بیشماری دارد که از جمله مزایای آن جلوگیری از بدعتها وضلالت وگمراهیهاست بشرط اینکه تعلیم اجباری از روی اصول صحیحه باشد .

۱۴ - این رویه هنوز معمولست مخصوصاً در یزد مشاهده شد هر کس بدیگری عداوت دارد باو میگوید بابی یا بهائی جاسوسان استعمار هم حاضرند بمحض اینکه اسم بهائی روی او گذاشتند او را جلب و داخل بهائیها میکنند از بسیاریکه معروف ببهائیگری بودند پرسیدم شما بچه دلیل بهائی شدید اظهار نمودند هرگز بهائی نبودیم از روی عداوت این اسمرا بما گذاشتند و هرچه اظهار کردیم که مسلمان هستیم مسموع نشد و من اینهارا پذیرفتم و از بدعت بهائیگری تبری نمودم و از مسلمانهای صحیح العمل و مؤمنین حقیقی شدند باید مسلمانها احتراز کنند وبی جهت کسیرا ببهائیگری یا خروج از دین متهم نکنند این رویه اضافه برحرمت شرعی موجب ضرر و زیان بسیاریست

تا آنکه اوهم مجبور شود جزو این دسته در آید در این ضمن میرزا حسینعلی با برادر سر ریاست بهم زدند و میرزا یحیی زیر بار برادر خود نرفت معلوم شد تحریک رقیب ما سبب اختلاف آنها شده است (۱۵) میرزا یحیی از برادر جدا شد . بطرف جزیره قبرس رفت و در آنجا متاهل شده و خود را صبح ازل نامید رقیب ما که پی بعدم لیاقت او برده بود وجوه گزاف باو میرسانید و او تمام خرج لهو و لعب خود میکرد . از طرفی هم میرزا حسینعلی با تباعانش بتحریک عملکت ایران بعکا روانه شدند مادر صدد برآمدیم عباس پسر حسینعلی را بگذاریم درس بخواند عباس باذکاوت تر از پدرش بود و خوب هم درس میخواند و بینهایت ساعی در درس خواندن بود و مطالعه زیاد میکرد رقبای ما ساعی بودند الواح ضد و نقیضی که نویسندگان ما صادر میکردند افشاء کنند بواسطهٔ شهرتهائیکه باسم میرزا یحیی داده بودند لابد شدیم بابی را تبدیل ببهائی کنیم چون جسته جسته عقاید را میگفت و بعضی از طرفداران رقیب ما گفته های اورا انتشار میدادند ونزدیك بود کارها و زحمات چند ین ساله را که با پولهای زیادی باین پایه رسیده بود از میان بردارند بمحض آنکه بین میرزا یحیی و میرزا حسینعلی بهم خورده میرزا حسینعلی من یظهر الله شد و میرزا یحیی را پیروان معزول کردند ولی از بیسوادی من یظهرالله چه بگویم الواحیکه ماتهیه می کردیم نمیتوانست درست بخواند و بواسطه اظهار لحیه چندکلمه از نخود خود داخل آش مامیکرد و الواح ما که سرو ته درستی نداشت بواسته دخالت او بیمزه تر میشد معهذا عوام میفهمیدند که چه نوشته وحق و باطل چیست هرکس در تهران بهائی میشد با و همراهی و مساعدت میکردیم بهترین مبلغ ما آخوند ها بودند و کمك عمده را آنها بما میکردند زیرا باهر کس مخالفتی داشتند اورا بابی قلمداد مینمودند آنوقت ما آنها را جلب و مساعدت میکردیم آنها مردمرا دسته دسته کافر میخواندند واگر دشمنی زیادی با آنها داشتند آنها را بابی خطاب میکردند آنها هم پناهی جز ما نداشتند ماهم موقع را مغتنم شمرده آنها را جلب کرده کمك نموده واز خودمان میکردیم و هرکس را طالب بودیم وسائل محرمانه آخوندها را با او طرف میکردیم تا اورا بابی و کافر قلمداد کنند آنوقت فوراً یکی را پیش او فرستاده از دسته خودمانش میکردیم بقسمی این جریان سهل بود که حد نداشت واغلب مردم از ترس جور وظلم آخوندها بهائی میشدند و اگر

۱۵ — بعد که حکومت تزار از بین رفت رقبا خود بهائیها را جلب و در سفارتخانه مستودع اسرار و منشاء جاسوسی شدند و در دوائر دولتی ومراکز شئون وظائف مهمه و منصبهای بزرك اشتغال نمودند .

دو باره میخواستند اظهار کنند که ما بدروغ جزو این دسته شده ایم و بهائی نیستیم آخوندها و دیگران که همسایه آنمرد بودند از او قبول نمیکردند هر مجتهدی را ما میتوانستیم بنام خود در انظار دولت و عوام متهم کنیم تا اینجا کار من خاتمه رسید و گذارشات خود را بوزارت مطبوعه دادم واختلاف دین جدید را درد ین اسلام درست نمودم تا خود آنها با دکان جدید خود چه کنند .

توبه نامه

این توبه نامه ایست که در کتابخانه مجلس شورای ملی بایگانی است ودر کتاب فلسفه نیکو گراورشده و سراد وارد برون در کتاب خود نقل نموده وغالب پیغمبران دروغگو چنین توبه ای نمودند و پیغمبران صادق در تمام اهل دنیا تا نفس آخرمیایستند ودعوت حقرا ابلاغ مینمایند وسلاطین و پادشاهانرا منقاد میکنند وکلمه الهیرا اعلاء مینمایند

متن توبه نامه

فداك روحی الحمد کما هو حقه و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هرحال برکافه عباد خود شامل گردانیده . بحمد الله ثم حمد الله که مثل آنحضرترا ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که بظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر برمجرمان و ترحم برباغیان فرموده شهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم واهل ولایت اوباشد اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی قلبم موفق بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او و ولایت اهل بیت اواست ولسانم مقر بر کل مانزل من عند الله است امید رحمت او را دارم ومطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده ازقلم جاری شده غرض عصیان نبوده و درهرحال مستغفر وتائبم حضرت او را واین بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر وبعضی مناجات وکلمات که از لسان جاری شده دلیلش سر پیچ امری نیست ومدعی نیابت خاصه حضرت حجةالله علیهٔ السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعاء دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آنحضرت چنانست که این دعاگورا بالطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز نمایند والسلام

عین پاسخ علماء اعلام تبریز بسید باب

سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون ومحفل میمون درحضور نواب اشرف ولا ولیعهد دولت بیزوال ایده الله وسدده ونصره وحضور جمعی ازعلماء اعلام اقرار بمطالبی چند کردی که هریك جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل توبه مرتد فطری مقبول نیست وچیزیکه موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود احکام مرتد فطری بشما جاری میشود محل مهر علماء

چند سئوال از پیروان باب و بها میشود اگر جوابی دارند بنویسند بهیئت اسلامی یزد.

آیا باب و بهاء و جانشینان هریك چه ادعا داشته ودر کدام کتاب یا لوحی ذکر شده

آیا معجزه داشته اند یا نــه

هریك معجزه داشته اند مدلل بدارید

درباره توبه نامه چه میگوئید که حتی مورخین انگلیسی و روسی هم نقل کرده‌اند

فقرات تفسیر سوره کوثر که باب نوشته و به سید یحیی مرید حاجی کریم خان مؤسس فرقه ضاله شیخیه داده که او نیز دعوی بابیت ورکنیت داشته قبل ازاو **ولقد کفر الذین قالوان اسم ربك قال انی باب بقیة الله من قبل من حیث لا یعلمون** یعنی به تحقیق کافر شدند کسانیکه گفتند من گفته ام که باب و نایب خاص حضرت حجة الله (ع) هستم بحکم ما قبل از جائی که نمیدانند این جمله باب هر سه فرقه ضاله بابیه و بهائیه و ازلیه را تکفیر نمود و نیز خودش را بنا باستنطاق درمجلس تبریز موردتکفیر خویش قرار داده

واشهد ان الذی ادعی ربوبیتك او ولایتك او ادعی القرآن اوالوحی بمثل ماحرمت للناس او ینقص شیئاً من دینك او یزید فقد کفر و انا بری منه و انك شاهد ما فی ما ادعیت بابیت المنصوص ولا ذکرت فی الکتاب الا کلمته المخصوص

یعنی شهادت میدهم بدرستیکه کسی ادعا کند پروردگاری تو را یا ولایت و امامت تو را یا ادعا کند قرآن و وحی را مثل آنچه حرام کردی برای مردم یا کم کند چیزی را ازدین تو یا زیاد کند به تحقیق کافر شده و من بیزارم ازاو بدرستی که توشاهدی بر من که دعوی بابیت منصوص را نکرده ام مگر کلمه مخصوص